

## نشست بیست و هشتم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۱)<sup>۱</sup>

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر خدمت دوستان و با اجازه‌ی همه و بزرگ‌ترهای جمع بحث را آغاز می‌کنیم. «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»، تیرگی است که حدوداً هفت - هشت ماه است گرد آن جمع شده‌ایم. ان‌شاءالله کسش داشته باشد که هم درونمان را به میدان آورد و هم بتوانیم از بیرون به یک پروژه‌ی فردی یا جمعی وصل شویم.

در نشست بیست و هشتم و ذیل تیر جلسات قبل «تبیین ما، داشته‌ها و کارکردهای او» هستیم. بعد از بیان بحث خدای خالق و خلاق، از خدای طراح و مهندس و خدای استراتژ نیز عبور کردیم و به بحث امروز رسیدیم که تکمله‌ی نقطه‌چین بحث‌های گذشته است. خدایی که افق دارد و استراتژی طراحی می‌کند و همان‌گونه که قبلاً نیز بررسی کردیم خالق، طراح و مهندس است، با همین خصیصه‌ها روندش را به‌طور مرحله‌ای سامان می‌دهد. این جلسه و جلسه‌ی بعد را بر روی این ویژگی خدا می‌ایستیم. ان‌شاءالله با مدد از خدای منتشر که انحصارطلب نیست و ویژگی‌هایش را بین همه - از جمله ما - توزیع کرده، بتوانیم شمایی از این ویژگی‌ها را حمل کنیم.

سه‌شنبه ۵ خرداد ۸۸ است، خرداد هم از دیرباز در ایران ماه حس و حال بوده و حامل رد پای بزرگانی است که ما به آن‌ها مدیون هستیم. ما رد پا و جایگاه آن‌ها را نداریم؛ به قول دوستان قدیم آن‌ها انسان‌هایی بودند که کفش بزرگ پا داشتند و ردپایشان مانده، ما هم با لی‌لی‌های خودمان ببینیم به کجا می‌رسیم.

سوتیتر باب‌بگشا، «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا» است؛ رابطه‌ای که مدت‌هاست از آن دور افتاده‌ایم. ان‌شاءالله آرام‌آرام و پا آهسته و نرم‌نرم بتوانیم به آستانه‌ی این رابطه نزدیک شویم و دستاوردهایش را تجربه نماییم؛ البته عجله‌ای هم نداریم.

---

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۵ خردادماه ۱۳۸۸ است.

دوستان قبلاً تذکر داده بودند که مدت زمانی که به مرور بحث‌های گذشته اختصاص داده می‌شود، زیاد و ملال‌آور است؛ نقطه‌نظرشان درست بود، ما سعی می‌کنیم در حد دو - سه دقیقه و با چهار - پنج لوح از گذشته نقبی به بحث امروزمان بزنیم.

از آغاز تا به اینجا؛

بحران رابطه

انفعال در هستی

خروج از بحران و انفعال

متد خروج: پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین

الگوی رابطه

از خودمان شروع کردیم؛ دریافتیم که رابطه‌مان با هستی و با مبنای هستی که «او» است، بحرانی است؛ مثل ورزشکاری که هرچقدر هم آمادگی عضلانی داشته باشد، اما اگر آمادگی روحی نداشته باشد، روح و روانش بر عضله تأثیر می‌گذارد و اجازه نمی‌دهد که اندامش آزاد شود، ما نیز تقریباً در همین موقعیت قرار داریم. همه‌ی ما، تک‌تک ما و جمع ما از ظرفیت‌های نسبی متناسب با مزیت خودمان برخوردار است، اما به هرعلت این ظرفیت‌ها در حوزه‌های فکر و اندیشه و مدنیت و سیاست و تشکیلات آزاد نمی‌شود؛ لذا، چون رابطه مختل است، هرچند که ما نیز به‌عنوان یک فعال هستی خلق شده‌ایم و به هستی آمده‌ایم تا تأثیر و تأثیری بگذاریم و بگیریم و ردپایی به جا گذاریم، در مدار تغییر گام بزنیم و وضع موجود را به سهم خودمان رو به وضع مطلوب ببریم، ولی به هر حال در موقعیت انفعال یا شبه‌انفعال قرار داریم. اما بنا نیست که در این وضعیت بمانیم و اتراق کنیم، بلکه باید از این وضعیت خارج شویم!

لذا، در سیر مباحث به ضرورت خروج از بحران رسیدیم، که البته برون‌رفت از انفعال و این خروج نیاز به متدی داشت. قدری روی متد تأنی کردیم و چهار - پنج جلسه متدی که «او» برای خروج از بحران با توصیه‌هایش بعد از شکست همه جانبه‌ی اُحد پیشنهاد داد، را بررسی کردیم. شکستی که شکست ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نیز روحی - روانی بود. توصیه‌های «او» به بازماندگان و شوک‌زدگان از شکست الگو بود. با توجه به این‌که این‌ها توصیه‌های «او» است و «او» بیش از ما خودمان را می‌شناسد، الگوی «او» این ارزش و اهمیت را داشت که قدری بر آن درنگ کنیم. اما «او» یک منبع اصلی است، انسان‌های پیش از ما و انسان‌های هم‌عصر ما یک منبع هستند و خودمان نیز یک منبع کوچک هستیم.

از سرجمع توصیه و رهنمونی «او» و اخذ تجربه از پیشینیان و هم‌عصران و به کار انداختن ظرفیت‌های خودمان به یک متدی برای خروج از بحران رسیدیم که سه‌سطحی بود. سطح مقدماتی آن پیشاتبیین، سطح مبسوط بعدی تبیین است - که هم‌اینک در آن قرار داریم - و سطح پساتبیین که ان‌شاءالله پس از تبیین به آن برسیم. یک الگورا نیز بررسی کردیم تا ببینیم آیا امکان نزدیکی با «او» ممکن هست؟ می‌شود با «او» رابطه برقرار کرد؟ می‌شود با «او» گفت‌وگو کرد؟ می‌شود با «او» راحت و شفاف و حتی از موضع مجادله بحث، صحبت و طرح مسئله کرد و نهایتاً به یک ره‌گشایی رسید؟ چهار - پنج جلسه روی الگوی ابراهیم توقف کردیم؛ درک کردیم که الگوی ابراهیم شدنی است و هرچند یک الگوی دوران ماقبل مدرن است، ولی می‌توانیم با دست‌کاری مهندسی شده و نه تحریف آن، ان‌شاءالله آن را به یک الگوی امروزی و دورانی تبدیل کنیم.

در پیشاتبیین به این نتیجه رسیدیم که به هستی آمده‌ایم تا فعال باشیم، پروژه‌هایی با «او» اجرا کنیم و از سرجمع پروژه‌های کوچک ما و پروژه‌ی بزرگ خود «او»، ما نیز می‌توانیم در فعل و انفعالات هستی که این گوشه‌اش در ایران به ما رسیده فعال شویم.

#### تبیین؛

رابطه‌ی دوسویه؛ ما و «او»

دو نشانه؛ ما و کرانه‌ها

چهار متن؛ کتاب آفرینش، کتاب تاریخ، کتاب ما، کتاب آخر

پروژه مشترک

«او»؛ سرشار از داشته‌ها،

ما؛ سرشار از نیاز

در تبیین به کلیدها و مضامین خوش‌جوهری برخوردار کردیم. کلید اول یا مضمون پررنگ و خوش‌جوهر اول رابطه‌ی دوسویه است؛ یعنی، «او» تمایل ندارد با کسی که با «او» برخوردار فعال نمی‌کند، فعالانه و کیفی برخوردار کند. ما در روابط با یکدیگر تجربه کرده‌ایم به نسبتی که ما با کسی فعالیم، «او» نیز با ما فعال است؛ در رابطه‌ی ما با «او» نیز چنین است؛ «او» انتظار دارد که با توجه به ظرفیت‌ها و مزیت‌هایی که در وجود ما به ودیعه نهاده، ما هم با «او» فعالانه برخوردار کنیم. از فعال برخوردار کردن ما، با فعال برخوردار کردن کیفی «او» با ما، طبیعتاً سنگ چخماق خوش‌جرقه‌ای ایجاد می‌شود که سنگ کوچک آن ما هستیم و سنگ بزرگش که معادل کل هستی است، «او».

گزاره‌ی دوم این بود که «او» ما را توجه می‌دهد و آدرس کاملاً مشخص و شفافی را به ما نشان می‌دهد و نه آدرس پیچ‌درپیچ، که شما برای برخورد فعال در همین مرحله‌ی تبیین دو نشانه و کلید دارید؛ یکی خودتان هستید و دیگری کرانه‌ها، آفاق و انفس؛ آفاق معطوف به پیرامون ما و انفس معطوف به درون ما است.

برای این‌که به یک تبیین واقع‌بینانه و کمتر ذهنی دسترسی پیدا کنیم، چهار منبع پیش‌رویمان را که مستقل از ذهنیت ما در واقعیت موجود حضور دارند، برگزیدیم. اول کتاب بزرگ هستی و آفرینش، دوم تاریخ که محصول انسان‌ها است، سومی خودمان هستیم که خودمان را می‌توانیم برگ‌زینیم و چهارم هم کتاب آخر است که می‌تواند یک منبع پژوهشی تلقی بشود. نکته یا کلید بعدی این است که ما و «او» می‌توانیم پروژه‌ی مشترک تعریف کنیم؛ پروژه‌ی مشترک تعریف کردن فقط مختص انسان‌های استخوان‌درشت همچون محمد، ابراهیم، موسی و عیسی نیست. ما هم در حد خودمان می‌توانیم با «او» پروژه‌هایی هم‌وزن و هم‌مقدار خودمان تعریف کنیم و پیش ببریم.

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدای خالق

✓ خدای استراتژ

نکته و کلید بعدی این است که «او» سرشار از داشته‌هاست؛ الان ما در حال بررسی داشته‌ها و توانایی‌ها و دانایی‌های «او» هستیم. این‌که خلاق و اهل خلق جدید است، طراح و مهندس است، دید استراتژیک و افق دارد و امروز بررسی می‌کنیم که «او» مرحله‌بند است و ما هم سرشار از نیاز هستیم.

تبیین را که ادامه دادیم و نقطه‌چین زدیم، در محور اول ویژگی طراحی و هندسه‌پردازی «او» را بررسی کردیم؛ در پله‌ی دوم خدای خالق را مورد تدقیق قرار دادیم و در پله‌ی سوم خدای استراتژ را که حدوداً ده جلسه روی آن توقف کردیم. در این جلسه ان‌شاء‌الله نگرش روندی و سامان مرحله‌ای را بررسی می‌کنیم.

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

نگرش روندی، سامان مرحله‌ای

اگر از مخرج مشترک بحث‌های قبلی‌های مان بپذیریم که «او» طراح، خالق، مهندس، افق‌دار و صاحب پروژه‌ی کل هستی است و ما هم در حد خُرد خودمان پروژه‌دار جزء هستیم، آن‌گاه می‌توانیم پروژه‌ی جزء پیش ببریم و بهره‌مند از ویژگی‌های خدای منتشر باشیم. البته ما همه‌ی این ویژگی‌ها را داریم بدون این‌که به‌طور جدی روی آن فکر کرده، یا به کار انداخته و یا روی آن تمرین کرده باشیم.

در جلسه‌ی قبل روی یک تأکید ویژه‌ی «او» در تحلیلی که از ابراهیم و اسحاق و یعقوب کرد، ایستادیم. «او» دو ویژگی برای انسان‌هایی از گونه‌ی ابراهیم و اسحاق و یعقوب که می‌توانند مابه‌ازاء روز هم داشته باشند، بیان می‌کند. کما این‌که در محل زندگی ما، و در نزدیک‌دست ما هم یافت می‌شوند؛ این دو ویژگی را آنان نیز دارند، یکی واژه‌ی «اولی‌الایدی‌والابصار»<sup>۱</sup> (ص: ۴۵) است؛ یعنی، کسانی که هم صاحب بصیرت‌اند و هم بازوی پر قدرت برای پیش‌برندگی دارند. ویژگی روشنفکری خاص، با این‌که انسانی فقط دالان‌های ذهنی خودش را پیچیده کند و بتواند با بیان فراتر از سطح معمول، یافته‌هایش را به جامعه، از موضع آموزگاری و معلمی و از ارتفاع منتقل کند، بیان نمی‌شود، بلکه روی گونه‌ای که بصیرت و دید استراتژیک و نافذ و توان طراحی دارد و خودش نیز پشتمانی آن طراحی است، تأکید می‌شود. روشنفکر نمی‌تواند طراحی کند و بعد سیاهی لشکرش دانشجو و طبقه‌ی کارگر باشند، [بلکه] خودش پشتمانی‌ی تشکیلاتی و سازمانی و پیش‌برنده‌ی ایده‌هایی است که طراحی کرده است.

\*\*\*

حال با توجه به این بحث‌های پیشینی، امروز روی ویژگی نگرش روندی و سامان مرحله‌ای خدا می‌ایستیم که امر غریبی نیست. در این جلسه می‌بینیم که بشر نیز با تجربه‌ی خودش و هدایت عام و خاصی که «او» کرده، در ادبیات توسعه، در ادبیات تشکیلات و سازمان‌دهی مدیریت در نیم‌قرن اخیر به یک پلان عمومی و به یک چشم‌انداز و افق رسیده است. بیست - سی ساله گذشته این مضامین در کشور ما بسیار به بازی گرفته شد؛ مثلاً، برنامه‌ی ۱۴۰۰ و چشم‌انداز بیست‌ساله؛ ولی این‌ها در حد حرف و بازی روشنفکری حاکمیتی باقی ماند. ولی سیر بقیه‌ی ابناء بشر در کشورهایی که سیر پیشرفت را طی می‌کنند، همان سیر خداست. یک پلان عمومی و چشم‌انداز درازمدت و ذیل آن برنامه‌ی متوسط؛ در کادر برنامه‌ی متوسط، طرح‌ریزی و ذیل طرح، پروژه‌های متعدد تعریف می‌شود. بشر با این بداعت توانسته به سرفصل و برجستگی‌ای از پیشرفت برسد؛ لذا، این سیر هم سیر خداست.

---

۱. وَادَكُرْ عِبَادَةَ اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَالْاَبْصَارِ : و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور.

امروز می‌بینیم که خدا بیرون از این کادر نیست، منتها آغازگر خداست و بشر نیز تحت هدایت و نظارت «او» در سیر خودش به این تجربه دست پیدا کرده است. بحث را با این مقدمه آغاز می‌کنیم، در ادامه‌ی بحث تبیین هستیم - تبیینی در حد خودمان، در حد قد و قواره و ظرفیت‌های فکری که خاص خودمان است، نه بیشتر و نه کمتر. بحث کنونی «خدای با نگرش روندی و سامان مرحله‌ای» است.

تبیین؛

خدای با نگرش روندی، سامان مرحله‌ای

کلیدواژه‌ها:

فَ: بعد، پس آن

ثَم: سپس، در پی آن، با عبور از آن مرحله

یَوْم: روز منظور نظر، گاه، مدت‌زمان معین، روز کاری «او»

«او» در کتاب آخر، چند کلید واژه برای این بحث بیان می‌کند. کلید واژه‌ها عبارتند از: «فَ»، «ثَم» و «یَوْم». «فَ» که متعدد تکرار می‌شود؛ یعنی، بعد، پس آن. هر چیزی یک پس‌ی دارد. «ثَم»: سپس، در پی آن، با عبور از آن مرحله. «یوم» در ادبیات ترجمه سنتی قرآن «روز» معنی می‌شود و معادل روز خودمان گرفته می‌شود، ولی روز منظور نظر «او» با این فهم هم‌خوان نیست، گاه منظور نظر «او» مدت‌زمان معین است. روز کاری «او» با روز کاری ما فرق دارد؛ لذا، «یوم» در لفظ به مفهوم یک روز ۲۴-ساعتی ما تلقی نمی‌شود. این کلیدواژه‌ای است که از کتاب «او» به دست می‌آید. یک کلیدواژه هم هست که از کتاب و جامعه‌ی ما به دست می‌آید. واژه‌ای که اسم آن «مرحله» است.

کلیدواژه‌ها:

مرحله:

از رحل = اسباب اقامت افکند

برش، قطعه، تکه‌ای از فرآیند

بخش بخش از پیدایش تا فرجام

مرحله در قرآن خیلی به کار برده نشده و بعید می‌دانم ریشه‌ی خالص عربی داشته باشد. اما مرحله باز معرب شده و از «رحل» می‌آید. «رَحَلَ» یعنی، اسباب اقامت افکند، در یک منزل گاهی منزل گزید، سفره‌ای پهن کرد. سفره‌ای پهن شد؛ یعنی، یک برش و قطعه است، تکه‌ای از یک فرایند و بخش بخش از پیدایش تا فرجام است.

با این کلیدواژه‌هایی که سه مورد آن‌ها در کتاب «او» آمده و یکی هم در ادبیات خودمان که معرب شده و «مرحله» نام دارد، به استقبال بحث می‌رویم. اگر براساس بحث‌های ده جلسه‌ی قبل بپذیریم که خدا دید درازمدت، افق و طرح‌های درازدامنه دارد و برای وصول به هدف نهایی برنامه‌ریزی می‌کند و پیش‌نیاز در نظر می‌گیرد، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که خدایی که دید درازمدت دارد و روندها را رقم می‌زند و فرآوری می‌کند، آیا کُتره‌ای عمل می‌کند، یا مرحله‌به‌مرحله و قدم‌به‌قدم و به‌قول بت‌های قدیم آجر به آجر و بند به بند جلو می‌رود؟ برای این که ببینیم آیا خدا نیز معمار پر حوصله‌ای است که آجر روی آجر می‌گذارد، بندکشی می‌کند، شاقول می‌گذارد - ضمن این که «او» با این ابزارها سرو کار ندارد و ما در ذهنمان ترسیم می‌کنیم - بررسی کنیم که آیا در مدارهای مختلف این تکنیک را پیشه کرده و به کار گرفته است یا نه؟ هفت محور طراحی شده است.

#### تبیین؛

#### خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله، در:

آفرینش هستی

خلقت انسان

پیام‌رسانی دوران

روش فرورستی کتاب

اکمال - اتمام

مواجهه با فرهنگ جاری

رویارویی با حوزه‌های خرد

آیا در آفرینش هستی و در مدار خلقت انسان، خدا مرحله‌بندی را به کار گرفته است یا نه؟ در مدار بعد از خلقت انسان، خیل انبیائی هستند که می‌گویند بعضی از آن‌ها اولوالعزم هستند و بعضی‌ها قشر دو و کادر دو محسوب می‌شوند و بعضی‌ها را ما اساساً نمی‌شناسیم. آیا بی‌فلسفه، بی‌مرحله، بی‌پیش‌نیاز و بدون ارتباط با همدیگر و پیام‌های دورانی ماقبل خودشان آمدند، یا به لحاظ مرحله‌ای ارتباطی [میانشان] برقرار بوده است؟ وجه بعدی یا مدار بعدی این است که تدقیقی در کتاب آخر می‌کنیم. آیا این کتاب آخر در این ۲۳ سال مرحله‌به‌مرحله آمده است؟ در ابتدا پیام چطور ساطع شده است؟ آیا در میانه‌ی ۲۳

سال پیام‌ها طولانی‌تر و کیفی‌تر شده است؟ و در مراحل آخر که هم پیغمبر آمادگی ذاتی برای این ارتباط پیدا کرده و هم جامعه به نقل پیام توسط پیامبر به خودش عادت کرده است، با توجه به این تحولات، آیا خدا نیز تغییری در روش فروفرستی داده است یا نه؟

وجه بعدی پروژه دین است؛ یعنی، آیا دین آخری را که فرو فرستاده در سیر خودش اکمال و اتمامی مدنظر داشته است یا نه؟ و نهایتاً در کادر اجرای پروژه آخر یا دین آخر، تکنیک‌های مواجهه‌ی خدا با فرهنگ جاری جزیره‌العرب چه بوده است؟ تحکمی و بخش‌نامه‌ای بوده و یگان پیاده و موتوریزه فرستاده تا همه‌چیز را همسان کند؟ یا نه، با حوصله، با طمأنینه و مرحله‌به‌مرحله عمل کرده است؟ آخرین مدار هم جزئی است و به محرمان برمی‌گردد، روش برخوردش با محرمان چه بوده است؟ مرحله‌ای بوده یا دفعتاً [صورت گرفته است]؟ لذا در بحثی که امروز و جلسه‌ی بعد پیش گرفتیم و پیش می‌بریم، بررسی می‌کنیم که آیا این استادکاری که استادکاری‌اش را در طراحی استراتژیک دیدیم، در مرحله‌بندی نیز همان استادکاری را با همان مینیاتوریسم و تدقیق ایفا می‌کند یا نه؟

در محور اول، خلق کل و آفرینش هستی است. خلق کل به چه ترتیبی بوده است؟ محور دوم خلق سوژه است که ما هستیم. آیا در خلقت ما مرحله‌بندی رعایت شده است یا نه؟ وجه سوم در خلق ایده است. آیا مرحله و ظرفیت مرحله در پیام‌رسانی دورانی، ایده‌های دورانی که [«او»] ساطع می‌کرده رعایت و مُرعی شده است یا نه؟ وجه بعدی خلق اندیشه است. در کتاب، در متن مرجع یا کتاب آخر، در محتوا مرحله‌بندی صورت گرفته است یا نه؟ وجه بعدی خلق پروژه است؛ یعنی، در پروژه‌ی مذهبی آخر که اسلام بوده، آیا اکمال، اتمام و نقطه‌ی فرجام مراحل ماقبل خودش هست یا نه؟ و نهایتاً در برخورد با فرهنگ جاری در آن دوران خاص، [آیا مراحل طی شده است؟]

لذا با این روش از کلان به خرد و از عالی‌ترین سطح به نزدیک‌ترین و نزدیک‌دست‌ترین سطوح می‌آییم. آیا مرحله‌بندی در کار بوده است یا نبوده؟ مدار اول که کلان‌ترین مدار؛ یعنی، خلق کل و آفرینش هستی است را بررسی می‌کنیم.

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله، در:

آفرینش

(دو گزاره، یک نشانه)

۱۲-۹ فصلت، ۳۳-۳۰ انبیاء، ۶۰ نمل



دو گزاره و یک نشانه داریم. با همان روش خودمان [بررسی می‌کنیم]. کتاب متعلق به همه است، ما هم در این همه قرار داریم و تفسیر، ویژه‌ی هیچ صنف و لباس خاصی نیست، ما نیز در حد فهم خودمان - نه بیشتر و نه کمتر - و با این تصریح که این بحث‌ها همه پیش‌نویس و بهانه‌ای است برای فکر کردن - و حرف اول و حرف آخر نیست - ان‌شاء‌الله سعی کنیم که قد و قواری خودمان را بشناسیم. ما نیز با ویژگی‌های خودمان می‌توانیم در کادر بحث خودمان تکه‌گزینی و نشانه‌گزینی کنیم.

این تکه‌گزینی‌ها و نشانه‌گزینی‌ها چه بهتر که از طریق المعجم<sup>۱</sup> نباشد. المعجم کار را راحت می‌کند؛ یعنی، راحت‌الحلقوم است. شما می‌خواهید یک موضوع خاص را بررسی نمایید، [به‌صورت] الفبایی جستجو می‌کنید؛ مثلاً، می‌خواهید «خلق» را بررسی کنید؛ ممکن است حدود هفتصد - هشتصد آیه روی خلق باشد Y از آن هفتصد - هشتصد آیه، یک سرندی می‌کنید و آخر سر به بیست - سی آیه‌ی کیفی آن می‌رسید؛ این روش پژوهش نیست. روش پژوهش این است که کتاب را بالا و پایین کنید، آیه و گزاره را سر جا و با شأن انتشار و با میدان مغناطیسی مرتبط با آیات پیشینی و پسینی خودش بررسی کنید. در این جا سعی شده است این روش دوم را پیشه کنیم تا ببینیم چقدر می‌توانیم در پرده‌برداری از مفاهیم عمیقی که در کتاب آخر وجود دارد، توفیق پیدا کنیم.

دو گزاره‌ی کلیدی یافت شد، آیات ۹-۱۲ - سوره‌ی فصلت (چهار آیه) و ۳۳-۳۰ سوره‌ی انبیاء (چهار آیه) و یک تک‌آیه در سوره‌ی نمل است.

#### ۹-۱۲ فصلت :

قُلْ أُنشِئَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)  
وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَمْوَاطَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ اللَّيَالِي (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ  
إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ  
سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ  
الْعَلِيمِ (۱۲)

۱. «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» عنوان کتابی است که آیات قرآن را بر اساس ریشه‌های کلمات مرتب کرده است. با استفاده از این معجم، می‌توان با دانستن ریشه یک واژه، آدرس آن (شماره‌ی سوره و آیه) را در قرآن پیدا کرد. همچنین کنار هم قرار گرفتن آیات حاوی کلمات با ریشه مشترک سبب می‌شود که بتوان به عنوان مثال تمام آیاتی که در آن‌ها مشتقات کلمه‌ی «خلق» به کار رفته را مشاهده کرد. این کتاب، اثر دانشمند مصری، مرحوم محمد فواد عبدالباقی (۱۲۹۹-۱۳۸۸ هـ. ق) است. المعجم، نخستین بار در سال ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م، در مصر به چاپ رسیده و پس از آن به همان صورت اولیه‌اش، در برخی دیگر از کشورهای اسلامی از جمله ایران تجدید چاپ شده است.

اصل متن را داریم. در جایی که لازم است اصل متن خوانده می‌شود و در جایی هم که لازم نیست - مثل اینجا - سعی می‌کنیم که عصاره‌گیری کنیم. در آیات ۹-۱۲ فصلت این مضامین طراحی شده است. قبل از این که به متن آیه پردازیم [به یک واژه دقت می‌کنیم]. یکی از ویژگی‌های خدا حکیم بودنش است. اگر بخواهیم که واژه را به استخدام بحث خودمان در بیاوریم، «حکیم» به این مفهوم است که در اعمال و در گزاره‌هایی که از «او» ساطع شده یک حکمتی مندرج و در گزاره‌ها و نشانه‌های کتاب هم حکمتی گنجانده شده است. این سلسله آیات، چه گزاره‌ها و چه تک‌نشانه‌های آخر آیات، می‌خواهد این را به ما منتقل کند که روندها را دریابید و مراحل مهندسی شده در آن را مورد دقت قرار دهید. هم ادبیات با [حافظ] شویم:

گفت آن جام جهان بین به تویی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد می‌نامی کرد

یعنی، از آن روزی که داشت گنبد مینا را طراحی می‌کرد، قرار بود که این حکمت خلقت و آفرینش کل را هم به بشر منتقل کند.

۹-۱۲ فصلت:

خلق زمین (دو هنگام)

جعل کوهها بر فراز آن

برکت پاشی در زمین

تقدیر قوت زمین (چهار هنگام)

سپس پردازش آسمان

فراخوانش آسمان و زمین

آفرینش آسمان‌های هفت طبق (دو هنگام)

چراغان آسمان دنیا

حفظ آن

خدا می‌خواهد در این چهار آیه برای ما توضیح بدهد که چه اتفاقات ویژه‌ای در خلق زمین در دو هنگام و البته در دو یوم خاص خودش - که ما نمی‌دانیم کمیت و مقدارش چقدر است - افتاده است. خلق زمین در دو هنگام صورت گرفته، جعل کوهها بر فراز آن مرحله‌ی بعد است.

در مرحله‌ی بعد «بَارَكْ فِيهَا» رخ داده است. طبق واژه‌های کلیدی متن، در مرحله‌ی سوم برکت‌پاشی و قوت‌پاشی در زمین صورت گرفته و سیلوهای خوراک برای ابناء بشر تعبیه شده است. در مرحله‌ی چهارم قوت زمین اندازه‌گیری شده است.

زمین که کارش تمام می‌شود [نوبت] پردازش آسمان است. یکی از همان کلیدواژه‌ها، «ثُمَّ» است که در این جا به کار می‌رود. [ابتدا] پردازش آسمان و سپس فراخوانش آسمان و زمین [صورت می‌گیرد]. مرحله‌ی فراخوان و بعد آفرینش آسمان‌های هفت‌گانه در دو هنگام، و پس از آن چراغان آسمان دنیا و حفظ آن است. در این گزاره که چهار آیه را تشکیل می‌دهد، خدا برای ما سیر خلق از فرش تا عرش را با مراحل خاص خودش توضیح می‌دهد.

این‌گونه درمی‌یابیم که این آیات نیز به همان کلیدواژه‌های «ف»، «ثُمَّ» و «وَجَعَلَ» (و با ادبیات خودمان مرحله) مجهز شده است. در این چهار آیه یک گزاره‌ی کیفی برای توصیف [وجود دارد] و روایتی از خلق کل برای آفرینش هستی، سیر خلق از فرش تا عرش، از زمین تا آسمان و مفروضاتش و چراغان و کهکشان‌های فوقانی‌اش توضیح داده شده است و از کلیدهایی استفاده شده که دال بر رقم خوردن مرحله است.

«فَ»؛ یعنی، پس مرحله، مرحله‌ای بوده، بعد از این مرحله هم مرحله‌ای هست و هر مرحله هم فلسفه‌ی خاص خودش را دارد و به آن میزان که از آیات درمی‌یابیم و در جمع‌بندی نهایی با آن کار داریم، مرحله، مدت‌زمان و محل اقامتی است که اتفاقات ویژه‌ای باید در آن صورت گرفته و مقوم‌هایی باید فراهم شده باشد. اگر مقوم‌ها در آن مرحله سامان یافته باشد این امکان وجود دارد که از این مرحله به مرحله‌ی بعد نقل مکان بشود و اثاث‌کشی صورت بگیرد. آیات ۳۰-۳۳ سوره‌ی انبیاء نیز کیفی است.

### ۳۳-۳۰ انبیاء :

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَلْتًا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفًّا مَحْضُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳)

ما کمتر روی این آیات دقت کرده‌ایم. در گزاره‌ی اول سیر خلق از زمین تا آسمان با مراحل خاص خودش را توضیح داد، در این جا روایتی را بیان می‌کند که سیر ربط آسمان‌ها و زمین از پیوند اولیه تا تفکیک و تعبیه‌ی مدار و منظومه است.

۳۰-۳۳ انبیاء :

پیوستگی آغازین آسمان‌ها و زمین

جداسازی

«زنده» گی هر شیء از آب

جعل کوه‌های آرامش‌بخش

جعل سقف محفوظ آسمان‌ها

شب و روز و مه و خور

مدارهای شناوری

آن قدر که ما از این آیات می‌فهمیم، این چهار آیه این را مطلب را توضیح می‌دهد که ابتدا آسمان‌ها و زمین پیوستگی داشتند، درهم تنیده و هم‌پیوند بودند و نسوجی را با هم تشکیل داده بودند. در مرحله‌ی بعد جداسازی و تفکیک صورت می‌گیرد و در مرحله‌ی بعد از جداسازی، آن گونه که در آیات مصرح است، زندگی شکل می‌گیرد. زندگی هر شیء از قطره‌ی آب تحقق پیدا می‌کند. مرحله‌ی بعد جعل کوه‌های آرامش‌بخش است، کوه‌هایی که اضطراب زمین را در چرخش وضعی و انتقالی می‌گیرند و آرام‌کننده‌ی زمین و اضطراب‌گیر هستند. بعد از این مرحله، جعل یا قرار دادن سقف مفروض آسمان است و در ادامه، شب و روز و مه و خورشید و مدارهای شناوری و منظومه‌ی معروف است.

این گزاره با پرسش یا تشکیکی شروع می‌شود: آیا رؤیت نکردند، ندیدند، بر سیر عنایت نکردند؟ مراحل را درنیافتند؟ بعد از این تشکیک، توضیح ایجابی را مرحله‌به‌مرحله بیان می‌کند؛ ابتدا زمین و آسمان درهم‌تنیده، بعد تفکیک، بعد حیات، بعد کوه، بعد سایر اطلاعاتی که «او» برای اندیشه‌ورزی به ما منتقل می‌کند. آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی نمل از یک منظر و زاویه‌ی دیگر این موضوع را تصریح می‌کند.

۶۰ نمل:

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَا يَذَّكَّرُ أَهْلَهُ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۰)

آفرینش آسمان‌ها و زمین

بارش از آسمان

رویش باغات بهجت‌انگیز

این آیه سیر خلق را بیان می‌کند: آفرینش آسمان‌ها و زمین، بارش از آسمان، باروری ابرها و رویش باغات روح‌بخش بهجت‌انگیز. این سیر را به‌عنوان روایت سوم توضیح می‌دهد. این مجموعه سیرها عموماً پرسشی است و ما را به تفکر دعوت می‌کند و بر اندیشه‌ی ما تلنگر می‌زند و سیری برای کشف حقیقت، برای کشف روندها و موارد مندرج در روندها است.

آفرینش  
در خلال  
یک روند  
مرحله‌دار  
گاه‌بار

تا به این‌جا می‌توانیم درک کنیم که آفرینش در خلال یک روند مرحله‌دار گاه‌بار صورت گرفته است؛ به این مفهوم که، آفرینش سیری داشته، در درون سیر مرحله‌هایی تعبیه شده و مرحله‌به‌مرحله بزنگاه‌هایی تحقق یافته است. بزنگاه؛ یعنی، «گاه»ی، که زنگش صدا می‌کند؛ مثل، ناقوس، زنگ زورخانه و آرشه‌ی وسط یک پیانو؛ آن «گاه» اگر به صدا در بیاید زمان عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی دیگر است، یا سیرهای مفصل‌دار و خطوط ممتد با گوی‌های جدا شده را برای ما ترسیم می‌کند و در حقیقت این مجموعه نشانه‌ها و گزاره‌ها ما را به چرایی عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی دیگر و این‌که چه اتفاقاتی افتاده است، رجوع می‌دهد. بعد از این آفرینش در هستی سراغ خودمان می‌آییم، مرحله‌ی دوم یا مدار دوم، خلقت انسان است.

استاد کار روند فرآوردی مرحله‌به‌مرحله در  
خلقت انسان

(سه گزاره، شش نشانه)

ما سه گزاره و شش نشانه داریم. سعی شده در این گزینش‌ها از آیاتی که مشابه و هم‌پوشان هستند، صرف‌نظر و از آن‌ها عبور شود؛ لذا، گزاره‌ها و نشانه‌های بدیع و بدون تکرار را بیان می‌کنیم.

یک نکته در توضیح دوروند، توجه ما را به خودش جلب می‌کند. خدا اهل گزارش دادن است و کتاب آخر [حاوی] گزارش‌های متعدد است، خدا کسی نیست که عملی کرده و گزارش آن را ارائه نکرده باشد. خدا اهل پنهان‌کاری نیست، خدا اهل دور زدن انسان‌هایی که می‌توانند

فکر کنند و ذهن‌شان با مکانیسمی طراحی شده که نیاز به داده دارد، نیست. خدا انسان را نه تنها از دادن داده محروم نکرده بلکه رگباری از داده‌ها را بر ذهنش باریده است. حجم رگباری که در خصوص روایت خلق کل هست، کمتر از حجم داده‌هایی است که در خصوص روایت خلق خودمان هست. «او» تشخیص داده که ما باید از روند خلق خودمان بیشتر سر در بیاوریم، بیشتر روی سوژه که خودمان هستیم تأکید داشته باشیم و متوجه شویم که از چه دالان‌هایی در هستی عبور کرده‌ایم تا به این وضع موجودمان رسیده‌ایم؛ لذا، روند خلقت انسان با هفت - هشت روایت بدون مشابهت یا با حداقل مشابهت، جزئی‌تر و دقیق‌تر از سیر آفرینش کل یا خلق هستی آمده است. تک‌آیه‌ای هست که نشان‌دهنده‌ی همین سیر و مرحله‌ای است که ما دنبال آن هستیم.

۱۴ نوح:

وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا

خلق طور به طور

این آیه از سوره‌ی نوح بر خلق طور به طور تصریح می‌کند. اطوار یا طور به طور دال بر حد و حالت چیزی است. در ادبیات عام خودمان نیز می‌گویند طرف اهل ادا و اطوار است، یا قدیم هنگامی که می‌خواستند یک عروسی را که تازه به یک خانواده آمده تحقیر کنند، می‌گفتند عروس اطواری؛ یعنی، دائماً طور به طور می‌شود، یک وقت جدی و وقت دیگر شوخ است، یک وقت بد اخم است و وقت دیگر تحویل می‌گیرد و...؛ کلاً می‌گفتند طور به طور می‌شود. اینجا خدا هم از همین ادبیاتی که در ذهن ماست و در فرهنگ عرب نیز بوده بهره گرفته: «وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا»؛ در طی یک روند آفرینشی، شما طور به طور شدید و مرحله به مرحله تطور، و حد و حالت‌های گوناگونی پیدا کردید. این سرمشق یا گزاره‌ی اصلی را باز می‌کند و ذیل این گزاره و سرمشق اصلی، روایت به روایت از منازل مختلف، سیر و مراحل مندرج در سیر را توضیح می‌دهد.

۱۸۹ اعراف آیه‌ای بسیار بسیار کلیدی است، مشابه اتفاقی که در هستی افتاده، برای انسان هم رخ می‌دهد.

۱۸۹ اعراف:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوُا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹)

خلق از نفس یگانه  
زوج آفرینی  
سبک «بار» شدن  
سنگین «بار» شدن  
محصول داشتن

این مشابهت، مشابهت کیفی است. این آیه توضیح می‌دهد که در ابتدا خلق از نفسی یگانه و موجودی به نام بشر بود، در مرحله‌ی بعد خدا زوج آفرینی می‌کند. یعنی، همان‌طور که در گزاره‌ی قبلی بیان گردید که آسمان‌ها و زمین یگانه بودند و بعد عمل تفکیک صورت گرفت، اینجا هم بیان می‌شود که ابتدا نفس یگانه بود، البته نه ما می‌دانیم مکانیسم آن چیست و نه می‌توانیم سردر بیاوریم و نه مسئله‌ی ماست؛ ما اگر اسیر تشریح بشویم، از تبیین باز می‌مانیم. متدولوژی بخشی از جامعه‌ی روشنفکری ما که روی مذهب و علم آمدند، متدولوژی تشریح بود. تشریح فقط سراغ چند و چون می‌رود، ولی تبیین سراغ کُنه و جوهر می‌رود. ذهن ما از چسب کُنه و جوهر می‌تواند شکل بگیرد و آرایش پیدا کند، ولی اگر سراغ تشریح برویم، کل جهان برای ما سالن تشریح می‌شود، می‌خواهیم همه چیز را تیغ بزنی‌م، همه چیز را برش بزنی‌م، نسوج را تحلیل کنیم [در نهایت] به درک و دریافت میبانه‌ای از هستی نائل نمی‌شویم؛ لذا، بهتر این است که خیلی روی تشریح نایستیم و نخواهیم از مکانیسم‌ها سر در بیاوریم، [چون] اگر نتوانیم از مکانیسمی سر در بیاوریم به نوعی هراس و خودکم‌بینی و تشویشی مبتلا می‌شویم که از کُنه، اصل و جوهر باز می‌مانیم. لذا روش خدا هم روش تبیینی است، گزاره‌ها را توضیح می‌دهد، ولی مکانیسم‌ها را خیلی توضیح نمی‌دهد؛ [در مورد] مکانیسم‌هایی که خیلی پیچیده است، مثل روح که اصلاً قابل اثبات نیست، به پیغمبر می‌گوید که اگر [درباره‌ی] روح از تو سؤال کردند بگو مکانیسم آن را «او» می‌داند و شما می‌توانید با تبیین آن سروکله بزنید.

اینجا هم بیان می‌شود که خلق از نفس یگانه شکل می‌گیرد، ما نمی‌دانیم مکانیسم نفس یگانه چیست، بشر چگونه بوده، اندامش، اعضایش، جوارحش، روحش و روانش [چه مکانیسمی دارند] کم‌این‌که نمی‌دانیم آن درتیدگی آسمان و زمین چگونه بوده است. آمورفا چگونه با هم درآمیخته شده بودند و بعد چگونه از هم جدا شده شده‌اند. اینجا هم به اعتبار ویژگی صداقت و امانت‌داری «او» در روایت می‌پذیریم که خلق از نفس یگانه بوده است. این‌گونه برای ما توضیح می‌دهد تا بتوانیم روی آن فکر کنیم، ضمناً چندوچون نماییم و راحت نپذیریم. خلق از نفس یگانه صورت می‌گیرد و بعد زوج آفرینی انجام می‌شود، زیبا بیان می‌کند و تصریح می‌شود «تزوید تسکین بخش»؛ یعنی، هر دو طرف برای هم مُسکنی هستند؛ از تزوید

تسکین بخش‌شان ابتدا بار سبک و خفیفی حاصل می‌شود، و در ادامه، حامل بار تبدیل به جزا انتقال می‌شود. لغت «انقلت» هم آمده است؛ یعنی، موثقی که بار سبکی را ابتدا با خودش حمل می‌کرده، به کسی تبدیل می‌شود که بار سنگین را با خودش حمل می‌کند. بسیار زیبا تمام می‌شود؛ زوجی که ابتدا از یک نفس واحد بودند، به هم می‌رسند، و آرامش می‌یابند، همدیگر را [از لحاظ] جسمی، روحی، روانی و عاطفی تجربه می‌کنند، از خدا می‌خواهند که این بار را تبدیل به یک محصول مشترک و تضمین‌شده، فرزندی صالح بکند و خدا هم این کار را می‌کند و نهایتاً به محصول‌دار شدن می‌رسند.

آیه‌ی ۱۸۹ سوره‌ی اعراف، ذیل آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی نوح که به‌طور کلی می‌گوید آفرینش شما روند طوره‌طور شدن داشت، یکی از این طوره‌طور شدن‌ها را که حامل و حاوی مرحله است، توضیح می‌دهد: نفس یگانه، زوج آفرینی، سبکباری، سنگین‌باری و نهایتاً محصول‌دار شدن. اینجا مکرر از «ف» استفاده شده، حد فاصل (ف)؛ یعنی، مرحله‌ای بوده، به پایان رسیده و مرحله‌ی دیگری آغاز شده است. آیه‌ی ۳ سوره‌ی تغابن روایت دیگری را تصریح می‌کند:

### ۳ تغابن :

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكَ فَأَخْسَنَ صَوْرَكَ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)

### تصویرگری

### نیکو صورتی

این روایت‌ها هر کدام از منظری است و هر کدام دریچه‌ای را روی ذهن ما باز می‌کند. در این روایت خدا از بیرون به درون انسان می‌آید. بیان گزاره‌ها روشی دارد، گتره‌ای، تصادفی و باری‌به‌هر‌جهت نیست. اول روایت تفکیک را توضیح می‌دهد، از نفس واحد به مذکر و مؤنث و سیری که در آیات قبلی ترسیم شد. اینجا فعل و انفعالات درونی را توضیح می‌دهد و تصریح می‌کند که سیر صورت‌گری درونی روی شما انجام گرفت، از تصویرگری و صورت‌بخشی اولیه تا نیکو صورتی پایانی که شما شکل و شمایل پیدا و به این جهان ورود کردید. گزاره‌ی بعدی آیه‌ی ۵ سوره حج است. این آیه از آیات کاملاً تبیینی و کلیدی است.

### ۵ حج :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّوَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لَّئِن لَّكُمْ وَنُفُورٍ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِئَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)



آفرینش از خاک	جنین
سپس از نطفه	طفل
سپس از علقه	رشد
سپس از مضغه	پیری
خلقت کامل	مرگ

سوره‌ی حج از جمله سوره‌هایی است که در دوره‌ی تبیینیات آمده، طول آیات آن نسبتاً طولانی و تعداد کلمات و حروفی که به کار گرفته شده پر و افزون است و نشان‌دهنده‌ی این است که مخاطبان کتاب آخر به مرحله‌ای از درک و دریافت رسیده‌اند که می‌توانند وارد مرحله‌ی تبیین شوند. ان‌شاءالله جلسه‌ی آینده بحث می‌شود که آیات اولیه کوتاه، مقطع، سمبلیک و صریح است؛ خدا در ابتدای انزال به تبیین وارد نمی‌شود، ولی اینجا در حج که میانه‌ی ارسال کتاب و پیام آخر است، به تبیین پا می‌گذارد. در این مرحله‌ی تبیین، خدا دو سیر را کامل، ریز، شفاف، سینماتیک، سناریویی و امانت‌دارانه برای ما توضیح می‌دهد.

در سیر اول بیان می‌شود که روایت آفرینش از ابتدا تا فرجام با ماهیت بیولوژی یک آفرینش‌تان از خاک بوده، سپس از نطفه، سپس از علقه و سپس از مضغه تا به خلقت کامل می‌رسد. در این سیری که توضیح می‌دهد، یک مرتبه خلقت کامل یا «مخلقه» را به کار می‌برد و مرتبه‌ی دیگر «غیرمخلقه» به معنای خلقت ناقص. در این سیر ابتدا ترابی بوده، بعد نطفه، بعد علقه (خون خشکیده) و سپس مضغه‌ای (تکه‌گوشت جویده) می‌شود، خلقت ناقصی و بعد خلقت کاملی صورت می‌پذیرد.

در سیر دوم از منظر دیگری روایت را به ما منتقل می‌کند؛ جنین، طفل، رشد، پیری و مرگ بیان می‌شود. آیه نیز این‌گونه شروع می‌شود: «آیا نسبت به روز موعود و رستاخیز تردیدی دارید؟» [و در مقام پاسخ بر می‌آید که] اگر تردیدی [نسبت] به فرجام دارید، به این روند نیک دقت کنید؛ اگر این روند فلسفه‌دار و مرحله‌دار است، پس پایان نیز هم حاوی فلسفه و هم حاوی مرحله است.

آن‌گونه که ما از این آیات درک می‌کنیم در روایت دوم می‌خواهد این را توضیح بدهد که جنین، طفل، رشد، پیری، مرگ [یک سیر فلسفه‌دار است]. کار توضیحی خدا برای ما کاملاً عقلانی و کاملاً مهندسی شده است. از نطفه تا مضغه، از آن خون خشکیده تا آن گوشت اولیه‌ی جویده، اندک مدتی زمان می‌برد؛ از مضغه تا طفل؛ یعنی، مرحله‌ی جنینی نه ماه است که کوتاه‌مدت است. از نوورودی به بلوغ؛ یعنی، از طفل تا سن رشد و بلوغ ۱۵-۱۰ سال است که میان‌مدت است. از بلوغ تا فوتوتی مرحله‌ی آنتروپیک است؛ یعنی، بالاخره از بلوغ تا پیری نیم‌قرن طول می‌کشد که درازمدت است.

لذا از نطفه تا مضغه خیلی خیلی تندآهنگ و اندک مدتی است، کوتاه کوتاه، از کوتاه هم کوتاه تر است. از مضغه تا طفل کوتاه زمان است، نه ماه، مرحله قدری طولانی تر می شود، از لحظه یا زمان کوتاه به نه ماه می رسد. از طفل و طفولیت به بلوغ ۱۵-۱۰ سال و میان مدت می شود. زمان آرام آرام مبسوط می شود، مرحله به مرحله از بلوغ تا فرتوتی حدوداً و متوسط نیم قرن طول می کشد. نیم قرن فرصت اثرگذاری ماست، فرصت اجرای پروژه هاست، فرصت گام زدن در مسیر تغییر است؛ لذا، این فرصت خیلی مبسوط است؛ خدا زمان را بسیط کرده و انبساط داده است. هندسه و مهندسی خدا که قبلاً آن را تحسین کردیم [در اینجا کاملاً مشهود است] - نه تحسین از موضع مغلوب در مقابل غالب، نه به خاطر این که خداست و ما از «او» هراس داریم و بزرگ است، از این موضع نیست - موضع تحسین موضع درک و دریافت آن چیزی است که «او» رقم زده؛ لذا، از خلاقیت و هندسه ی «او» تحسین بیرون می آید، تحسین این روند این است که هر مرحله نسبت به مرحله ی قبل زمان وسیع تر و بسیط تر شده ای دارد؛ بسیط تر شدن زمان بیش از همه به نفع ما رقم خورده است، در حد فاصل عنفوان که تیز و فرز هستیم تا فرتوتی که پنجاه سال است، زمان مکفی است برای این که ما بتوانیم با «او» پروژه اجرا کنیم، پیش برنده باشیم و همین بحث هایی که این بیست - سی جلسه پیش گرفتیم را تحقیق کنیم. بعد از این سه تک آیه یا نشانه به سه گزاره می رسیم که نخستین آن، آیات ۱۶-۱۲ سوره ی مؤمنون است.

۱۶ - ۱۲ مؤمنون:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَاقَةً فُلَقْنَا مَضْغَةً فَقَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَيْتُونَ (۱۵) ثُمَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَيْتُونَ (۱۶)

خلق از گل خالص

از نطفه به علقه

از علقه به مضغه

سپس ها

به استخوان

پوشش استخوان

تا مرحله ی آخر آفرینش

خجستگی بر برترین آفرینندگان

سپس مرگ

سپس برانگیختگی

این روایت باز یک روایت کاملاً بیولوژیک است. خلق از گل خالص (سلاله) است، سپس از نطفه به علقه می‌رسد، از علقه به مضغه و در ادامه [واژه‌ی] استخوان (عظام) آمده، سپس استخوان پوشش گوشتی (لحم) پیدا می‌کند تا مرحله‌ی آخر که آفرینش است. در این چهار آیه به لحاظ ادبی پنج «ثم» و پنج «ف» به کار رفته است؛ یعنی، مثل فیلمی که می‌خواهد پنج دهه را سریع روایت کند؛ از یک دهه به دهه‌ی بعد بسیار سریع پیش می‌رود تا به پلان آخر برسد، این سپس‌ها و «ف»ها و «ثم»ها مرحله‌به‌مرحله تکرار شده‌اند. اما این مجموعه آیات یک اتفاق کیفی را در درون خودش نهفته دارد. آخرش خیلی مهم است. خلق تبدیل به انشاء می‌شود. این، جان توصیف است. تاکنون فقط صحبت از خلق بوده [ولی] اینجا به انشاء می‌رسد، «ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ» یعنی، مرحله‌به‌مرحله پیش می‌آید تا این‌که انسان از مرحله‌ی خلق به مرحله‌ی شکل گرفتن می‌رسد. خدا در اینجا انشاء می‌کند، بین آن سه آیه‌ی اول با دو آیه‌ی بعدی که مجموعاً یک روند را از ابتدا تا فرجام توضیح می‌دهد، یک سکنه‌ی ادبی می‌اندازد: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». خدا بر خودش به‌عنوان خالق مهندس و بدیع درود می‌فرستد. مضمون این آیه خجستگی بر برترین آفرینندگان است. خدا واژه‌ی «تبارک» را از ادبیات عرب در خصوص شتر قرض می‌گیرد؛ ریشه‌اش «برک» است؛ یعنی، سینه‌ی شتر، خیلی زیبا است. شتر که می‌خواهد بنشیند و بعد هم بخوابد سینه‌اش را به مدت زیادی روی زمین می‌گذارد، سینه‌ی شتر ذخیره‌گاه، انباشت‌گاه و سیلویش است. خدا «فتبارک» را به کار می‌برد که اشاره به سینه‌ی شتر نیز دارد؛ یعنی، یک مرحله‌ای مستقر می‌شود که بشر از روند خلق به مرحله‌ی کیفیت انشاء می‌رسد.

آن‌گاه که انشاء صورت می‌گیرد، بشر که سیر خلق را طی کرده است، تبدیل به صحیفه‌ای مثل سینه‌ی شتر می‌شود، که در آن صحیفه خدا انشاء او را می‌نویسد. این بشری که ما هستیم، هم محصول خلق و هم محصول انشاء خدا هستیم. بعد از این‌که این سکنه‌ی ادبی را می‌اندازد، سیر را ادامه می‌دهد و [بیان می‌کند که] سیر انسان یک سیر آنتروپیک است و بعد می‌میرد و باز برمی‌خیزد. این سیر را از یک زاویه‌ی دیگری روایت می‌کند، بحث را یک مقدار تندتر مطرح می‌کند که به آخرش برسم. در این آیات توضیح داده شد که از گل خالص می‌رسد به نطفه و... و نهایتاً می‌گوید خلق تبدیل به انشاء می‌شود و خدا برخودش درود می‌فرستد و نهایتاً مرگ و سپس برانگیختگی است. گزاره‌ی بعدی آیات ۹-۷ سوره‌ی سجده است:

۹-۷ سجده :

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

نیکو آفرینشگر پدیده‌ها:

خلق انسان از گل

سپس از آب بی‌ارج

سپس آرائیدن

از روح خود دمیدن

اعضای کلیدی را جعل کردن

[خدا در این آیات] بر آفرینش‌گر نیکو بودن خودش تصریح می‌کند و می‌گوید که نیک‌آفریدگار است، خلق انسان از گل، سپس [ادامه‌ی نسل] از آبی بی‌ارزش، سپس آرائیدن، سپس از روح خود دمیدن و اعضای کلیدی را جمع کردن. یک مرحله‌ی دیگر از روابط بیولوژیک از منظر دیگری است که باز همان عمل تقویم و عمل تصفیه صورت می‌گیرد که در آیات آخر خواهیم دید. این روایت، [وجه] ممیزه‌ای که با روایت‌های دیگر دارد [این است که] روی اعضای کیفی می‌ایستد، اعضای کیفی انسان «شنیداری»، «دیداری» و «حس و تپشی» اوست؛ یعنی، گوش و بصیرت و قلب، ارکان انسان مقوم است. به آخر بحث نزدیک می‌شویم. آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی روم آیه‌ی زیبایی است:

۴۰ روم:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ  
مَنْ شَاءَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

آفرینش

روزی‌رسانی

مرگ

برانگیختگی

در این آیه از مکانیسم‌ها بیرون می‌آید و به زندگی واقعی وارد می‌شود؛ آفرینش، روزی‌رسانی، مرگ و برانگیختگی مطرح می‌شود. در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه دور روایت عوض می‌شود:

۵۰ طه:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

اعطای حیات

سپس هدایت

خدا تصریح می‌کند که حیات را اعطا کردیم و بعد از حیات، هدایت می‌آید. روی یک گزاره‌ی کیفی می‌آید، مرحله را به یک مرحله‌ی کیفی‌تر می‌برد. آخرین گزاره، سوره‌ی اعلی است:

سوره اعلی :

سَجَّ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)  
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنَفَرُوكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْتَى (۷) وَنُبَسِّرُكَ  
لِلْيَسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْتَى (۱۰) وَبَجَبْنَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى التَّارَ  
الْكَبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ  
تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَنِ الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ  
وَمُوسَى (۱۹)

این سوره به عبارتی عالی‌ترین روایت از روند و مراحل است. ۱۹ آیه را در برمی‌گیرد، جزء سوره‌های اولیه و آیات آن خیلی مُقطع و سمبلیک است، کاملاً آهنگین است، همه‌ی آیات با «یاء» تمام می‌شود و این «یاء»‌های نوزده‌گانه یک نت آهنگینی را به «اعلی» می‌بخشد. «اعلی» حاوی حداقل چهار سیر مرحله‌دار است، سیر اول عبارت است از آفرینش، هماهنگی، آرایش، اندازه‌گیری به‌مقدار و رهنمونی؛ سیر دوم شامل خروج گیاه و خشک و سیاه شدن همان گیاه است، سیر سوم نیز خواننده کردن پیامبر آخر، آسان‌سازی بعد از خواننده شدن و یادآوری مترتب بر خواننده کردن و آسان‌سازی را در برمی‌گیرد و سیر آخر هم مرحله‌ی حیات و مرحله‌ی فرجامین است.

سوره‌ی اعلی :

آفرینش	خروج گیاه	خواننده کردن	مرحله حیات
هماهنگی، آرایش	خشک و سیاه	آسان‌سازی	مرحله فرجامین
اندازه‌گیری به‌مقدار / رهنمونی	یادآوری		

«سَجَّ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)» خدا یک سیر را در این سه آیه توضیح می‌دهد به این مفهوم که اسم، سمبل است. اسمی که کل داشته‌ها را در خودش جای داده، از نظر «او» شایان تسبیح است. تسبیح به مفهوم جنبش درونی سمت‌دار است. در ادامه توضیح می‌دهد که کسی که اسم اعلی است و شایسته‌ی تسبیح است و انسان باید جنبش درونی به سمت «او» داشته باشد، این مراحل را رقم زده؛ خلق کرده، بعد آرایش داده، بعد تقدیر و سپس هدایت کرده است.

خلقی که اینجا آمده عمیق‌تر از مفاهیم قبلی است، روند مرکب و شکل‌یافته‌ای از صورت‌ها و محتوای متعدد است، استارت آغازین زده می‌شود، ذرات بنیادین گزینش می‌شوند، ماده‌ی مستعد تطور و تحول با هم در آمیخته می‌شوند و [تبدیل به] انسان می‌شود. [بدین‌گونه] سیر خلقت انسان را توضیح می‌دهد. بعد تسویه صورت می‌گیرد، هارمونی اجزاء، تنظیم مرتبت، بالانس و ترکیب می‌شود و آرایش و تقویم می‌یابد - که قبلاً صحبتش را کرده‌ایم - وزن‌کشی هر عنصر دست‌اندرکار خلقت متناسب با مزیت و کشش خودش و نهایتاً هدایت و رهنمونی صورت می‌گیرد.

سپس می‌گوید: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ (۴) جَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ (۵)». در ترجمه‌های سنتی این را بیشتر به گیاه ربط داده‌اند، ولی اگر بپذیریم که خدا هم در تفهیم و روایت منطقی دارد و نیز از انواع و گونه‌های متعدد ادبی، سبک‌ها و صنعت‌ها در کتاب آخر بهره برده است، آن‌گاه با این فروض مفروض می‌توانیم این آیات را به همان روند چهارمرحله‌ای اول متصل کنیم؛ اول، خلقتی هست و آراییدنی هست و تقدیر و اندازه‌گیری به‌مقداری و هدایتی صورت می‌گیرد.

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ» دال بر شکوفایی است؛ یعنی، همه‌ی این اتفاق‌ها افتاده تا سرانجام جوانه‌ای سبز شود، غنچه‌ای بزند و بهاری بیاید و به قول آقای طالقانی تکاملی صورت گیرد و انسان نوبه‌نو شود، و سپس «جَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ»؛ یعنی، همان گیاه شکفته، برده‌یده، عطرناک و مشعشع سیر خود را طبق قانون هستی و طبق قانون درونی خودش طی می‌کند و به مرحله‌ی آنتروپیک می‌رسد و بعد هم حذف موقت از طبیعت صورت می‌گیرد.

این را که برای حضرت محمد روایت می‌کند، خودش مرحله است و پیش‌نیاز دارد. از هستی شروع می‌کند، به انسان می‌رسد تا روی نقطه‌ی حضرت محمد [می‌ایستد و] تصریح می‌کند: «سُقِّرَنَّكَ فَلَا تَنْسَىٰ»؛ یعنی، به زودی خواننده‌ات می‌کنیم. بسیار مهم است. «به زودی خواننده‌ات می‌کنیم» نشان‌دهنده‌ی این است که مرحله‌ی ساطع شدن پیام دورانی هم عوض شده است. بزرگترین‌های قبل از محمد، پیامبر آخر، [یعنی] ابراهیم و موسی در مرحله رؤیت بودند، ولی محمد در مرحله‌ی خوانندگی قرار می‌گیرد.

قبلاً با هم مرور کردیم: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ یعنی، تاروپود آسمان‌ها و زمین را به رؤیت ابراهیم رسانیدیم، ابراهیم در مرحله‌ی رؤیت بود و در مرحله‌ی قرائت نبود، موسی هم همین‌طور است. موسی ابتدا آتش و بعد دست سپید خودش را مشاهده کرد، سپس عصایش را که تبدیل به اژدها یا عصای دینامیک شد، مشاهده نمود؛ آن زمان جامعه و بشر در مرحله‌ی مشاهده بود.

مرحله‌ی مشاهده در سرریز کتاب آخر تمام شده و به مرحله‌ی قرائت رسیده است، محمدی که اصلاً قاری و خواننده نبوده، سواد نداشته و از نظر خدا امی بوده است؛ در این مرحله تصریح بر این دارد که «گاه» قرائت کیفی فرا می‌رسد، آن قرائت کیفی در تو رسوب خواهد کرد و تو را خواننده می‌کنیم. این خودش یک سیر است و اگر این نوع خوانندگی استمرار پیدا کند، خوانندگی‌ای است که فراموش‌کاری در ذاتش نیست؛ [خدا تأکید می‌کند که] چنان خواننده‌ات می‌کنیم و چنان آموزه‌های رسوب‌یافته‌ای را به تو منتقل می‌کنیم که به مرحله‌ی فراموشی دچار نشوی.

به حضرت محمد می‌گوید بعد از این که قاری، خواننده و اهل کتاب شدی «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى»؛ یعنی، تو را بر طریقه و مسیر آسان، میسر می‌سازیم. زین پس حرکت تو به اعتبار مرحله‌ی پیشین که مرحله‌ی قرائت بوده و استمرار نیز دارد و دیگر از ذهن‌ت پاک نمی‌شود و لوح ذهن‌ت محفوظ است، کار بر تو آسان می‌شود و در این مرحله «فَدَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» بیان می‌شود؛ یعنی، قدر بدان، بعد از مرحله‌ی خواننده شدن و مرحله‌ی آسان‌سازی، مرحله‌ی «یاد» است. بقیه‌ی سوره هم باز به نوعی مراحل کوتاه را با همان روش دیزالو<sup>۱</sup> رقم می‌زند تا به آخر می‌رسد که دیگر از حوزه‌ی بحث ما خارج است. به قدر فهم خودمان از سیر آفرینش به درکی رسیدیم:

### آموزش از آفرینش

هنر ریزانه، ماهرانه؛

مرحله در مرحله

از یگانگی تا زوجیت تا محصول مشترک

از خاک تا مرگ

از مرگ تا رستخیز

از آفرینش تا رهنمونی

از خوانندگی تا به‌کارگیری

این‌قدر که ما تا این‌جای بحث آموزش از آفرینش، چه آفرینش کل و چه آفرینش انسان، فهمیدیم این بود که یک دیزالو هنرریزانه، ماهرانه و مهندسانه است و مرحله در مرحله را رقم

---

۱. درآمیزی یا دیزالو (Dissolve) فنی است در تدوین و در اتصال دو نما (سینما) از فیلم به کار می‌رود. در این فن تصویر «الف» تدریجاً محو می‌شود و تصویر «ب» جای آن را می‌گیرد. از دیزالو برای نشان دادن گذر زمان استفاده می‌شود (دانشنامه‌ی ویکی).

می‌زند؛ از یگانگی تا زوجیت و محصول مشترک، نفس واحد، زوجی (مذکری، مؤنثی) تسکین جسمی و روحی و روانی و عواطفی که به وجود می‌آید، سبک‌باری، سنگین‌باری و محصول مشترک.

روایت بعدی از خاک تا مرگ، روایت بعدی از مرگ تا رستاخیز، روایت بعدی از آفرینش تا رهنمونی، آخرین روایت هم که کیفی است و به زندگی روز ما نیز می‌خورد: از خوانندگی تا به‌کارگیری است. فقط محمد نیست که خواننده می‌شود، فقط محمد نیست که خوانش فراموش نمی‌شود، ما هم می‌توانیم کیفی‌خوان شویم! کیفی‌خوان هستی و کتاب آفرینش، کیفی‌خوان کتاب تاریخ، کیفی‌خوان کتاب آخر و کیفی‌خوان کتاب خودمان. اگر کیفی‌خوانی کنیم، ما نیز مثل محمد هستیم، البته در حد و اندازه‌ی خودمان. ظرفیت‌ها و تقاضاهای محمد بیشتر از ما بود و ما هم به حد خودمان [ظرفیت و تقاضا داریم].

در آخر از این روندها و مرحله‌های درون آن می‌خواهد نتیجه بگیرد که ما هم می‌توانیم خواننده شویم و خوب‌خوانی کنیم؛ اکنون خوب‌خوانی در جامعه‌ی ماصورت نمی‌گیرد و حداکثر تورق است؛ انتظار از کتاب، انتظار تقالاً به فال حافظ است؛ [درحالی‌که] با این سرعت و با این تعجیل و با این تورق چیزی حاصل نمی‌شود. اگر این کتاب‌ها با دست ما اخت شود، اثر انگشت ما و خیزی عرق کف دست ما با کتاب‌ها کاملاً مماس شود و اثر انگشت ما روی کتاب بماند، می‌توانیم بگوئیم که به نوعی خواننده‌ی کیفی شده‌ایم. اگر ما هم خواننده‌ی کیفی شویم، راه همچنان که بر محمد آسان شد، بر ما هم آسان می‌شود؛ به این مفهوم که، ما هم می‌توانیم از خوانندگی، به ربط با عینیت پیرامون خودمان، از خانه و محل و محل تحصیل به جامعه‌ی بزرگ، برسیم. ما هم می‌توانیم رسوبات ناشی از خوانندگی را به کار بگیریم و درنهایت مرحله‌به‌مرحله پروژه تعریف کنیم و در خود پروژه هم به کمک «او» هندسه به کار ببریم و مرحله تعبیه کنیم تا به سرفصل مقصود برسیم.

انشاءالله جلسه‌ی آینده بحث دقیق‌تر و جدی‌تر از بحث امروز می‌شود و چند گزاره بررسی خواهد شد. این جلسه روی آفرینش کل و روی آفرینش خودمان درنگ کردیم، جلسه‌ی بعد ببینیم که اصلاً به چه مناسبت دوران‌های پیام‌رسانی یک‌به‌یک از پی هم می‌آیند، آیا فلسفه و مرحله‌بندی دارند یا نه؟ بعد به خود کتاب آخر می‌رسیم؛ آیا کتاب آخر متناسب با ظرفیت آغازین حضرت محمد و متناسب با ظرفیت محل و عقل بشر قطره‌چکانی بوده یا از اول خدا پارچ را روی سروکله‌ی ملت ریخته است؟ این را می‌توانیم با استفاده از حقایق مندرج در کتاب و هندسه‌ی خاصش بررسی کنیم. به نظر من این خیلی راه‌گشا است. یک راه‌گشای تکنیکی و روشی برای خودمان هم می‌شود. الان خیلی‌ها می‌گویند ما اصلاً با این کتاب نمی‌توانیم رابطه



برقرار کنیم، کتاب نمی‌تواند با ما رابطه برقرار کند، کتاب، کتاب خشونت است، کتاب، کتاب دوران ماقبل مدرن است و با امروز ما هیچ ربطی نمی‌تواند برقرار کند. ببینیم مشکل از کتاب است یا مشکل از روش ماست. ان‌شاءالله می‌توانیم این را از بحث جلسه‌ی آینده بفهمیم؛ بعد به بحث اکمال و اتمام برسیم و آخر سر بتوانیم در جلسه‌ی آینده بحث خدای مرحله‌بند را به اتمام برسانیم؛ با این توضیح که در نهایت خروجی این بحث این است که خود ما هم بتوانیم خلاق، طراح، مهندس، استراتژ، افق‌دار و مرحله‌بند شویم، البته نه مثل «او» بلکه با کمک «او» و با تاسی به ویژگی «او» که در ما هم هست، این‌گونه شویم.

قسمت دوم جلسه، بحث جمعی است که چهار نفر از دوستان ارائه می‌دهند و یکی دو ماه روی آن کار کرده‌اند. از همه تقاضا داریم که در بحث دوستان جوان که جمعی ارائه می‌دهند و ما هم نه در ترکیبشان و نه در بحثشان دخل و تصرفی نداشته‌ایم، شرکت کنند. ان‌شاءالله جلسه آرام‌آرام به دستاوردهای خودش برسد. دستاورد فقط متکلم وحده بودن یک نفر نیست. اگر بتوانیم به دستاورد نائل شویم و بچه‌ها بحث بیاورند و این بحث اول را هم نقد کنند و خودشان هم ایجابی بر آن بگذارند، ما هم آرام‌آرام به سمت خوب خوانی و آسان‌سازی می‌رویم و سیری که خدا برای محمد ترسیم کرد [را ما نیز در حد خودمان خواهیم داشت و] ما هم کمتر از او نخواهیم بود.

## آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)

### مشارکت‌کننده‌ی اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بعد از مقدمه‌ی کوتاهی سراغ اصل مطلب می‌روم. بعد از جلسه‌ای که پیشنهاد کار گروهی مطرح شد، ما هم تصمیم گرفتیم در این کار سهیم شویم. این تصمیم دلایل مختلفی داشت، ولی مهمترین دلیلش این بود که می‌خواستیم بحث‌ها برای ما درونی شود. فارغ از کیفیت جلسه به دنبال این بودیم که از نفس این بستر، بهره‌ی مطلوب را ببریم. از زمانی که اعلام شد، ما تقریباً هر هفته یک جلسه داشتیم. در جلسات ابتدایی بحث‌های زیادی شد در این باره که چه بحث و موضوعی را پیش بگیریم که اولاً به زبان مشترکی بین خودمان چهار نفر برسیم و در مرحله‌ی بعد با سیر جلسات هم همخوانی داشته باشد تا مفید واقع شود. بحث‌های زیادی شد از جمله بررسی جلسات «باب‌بگشا». موضوعات زیاد و مختلفی مطرح شد تا رسیدیم به موضوع «خلق جدید و خلق مداوم». بعد از طرح این موضوع، همه‌ی دوستان موافقت خودشان را اعلام کردند. قرار شد روی این بحث کار کنیم. توافق بر سر این موضوع هم علل مختلفی داشت که مهمترین آن‌ها این بود که این موضوع نسبت تنگاتنگی با رابطه‌ی مستمر با خدا دارد. خلق جدید و خلق مداوم یعنی رابطه‌ی مستمر با خدا داشتن. این موضوع هم با روند جلسات هماهنگ بود و هم با درون ما همخوانی دارد.

این موضوع پی‌گیری شد و بحث‌ها صورت گرفت. احساس می‌کردیم اگر این بحث باز شود هم چستی بحران مشخص می‌شود و هم راه خروج از بحران. تقسیم کار شد، هر کدام از دوستان متناسب با علاقه‌ای که داشتند بحث‌هایی را آماده کردند؛ اعم از مباحث عرفانی، شعر و ادبیات، ادبیات قرآن. بحث‌ها صرفاً دینی هم نبود. در خلق جدید موضوعات خلاقیت در مدیریت، در روان‌شناسی و زمینه‌های دیگر مطرح است. هر کسی گوشه‌ای از کار را گرفت. سعی کردیم هر بحثی که آماده می‌شود، در جلساتمان که هر هفته برگزار بود، ارائه شود، چکش خوری شود، نقدها وارد و نقص‌ها برطرف شود، اصلاح شود و طی چند جلسه این کار تکرار شود. مثلاً در یکی از جلسات بحث شد که آیا اصلاً به انسان هم می‌توان صفت خالق بودن را نسبت داد یا خیر؟ خالق بودن برای انسان معنادار است یا خیر؟ دو جا در قرآن «احسنُ الخالقین» مطرح می‌شود. از همین جا به این نتیجه رسیدیم که اطلاق صفت خالقیت به غیر خدا هم پذیرفتنی است، ولی خدا «احسن الخالقین» است. یا خلقت را در جایی به حضرت عیسی نسبت می‌دهد. البته خلقت خالقینی غیر از خدا زیر نظر خود خدا انجام می‌شود.

از دیگر مباحثی که ذیل این موضوع مطرح شد این بود که آیا این خلق جدید را می‌توان به همه نسبت داد؟ چون اکثر جاهایی که خلق جدید مطرح است، توأم است با قیامت، اما سیر آیات،

به‌خصوص در سوره‌ی غافر، می‌گوید مردم از خلق جدید در اشتباه‌اند، چون اگر سیر طبیعت را نگاه کنید خلق جدید را در سیر طبیعت می‌بینید و لامحاله به قیامت می‌رسید. دوستان این موضوعات را بررسی کردند، می‌خواستند با هم بحث کنند، ولی بحث‌ها زیاد است و وقت کوتاه است. بحث آقای دردکشان بیشتر درون قرآنی است، بحث آقای اکبرزاده از دیدگاه فلسفه اسلامی و اقبال است و سرکار خانم یامینی هم از دیدگاه شعر و عرفان موضوع را مورد بررسی قرار دادند، ولی چون همه‌ی ادیبان مورد بررسی نظیر مولوی، ابن عربی و اقبال و امदार قرآن هستند، بحث‌ها ذیل قرآن مطرح می‌شود. ان‌شاءالله که دوستان هم با نظرات خودشان ما را یاری کنند.

### مشارکت‌کننده‌ی دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در ابتدا روشی را که برای این کار استفاده کرده‌ام، خدمت دوستان می‌گویم، بعد چارچوب کلی و در آخر وارد خود بحث می‌شوم.

بنده ابتدا چهار سوره‌ای را که فکر می‌کردم موضوع خلق در آیات آن خیلی دخیل و معنادار است چندین مرتبه بررسی کردم؛ سوره‌های مؤمنون، غافر، نحل، الرحمن. چارچوب بحث من از همین چهار سوره اخذ شده است. در این سوره با کلیدواژه‌هایی نظیر خلق، جعل، انشاء، فَطَرَ، زَرَعَ سعی کردم چارچوب حاصل از آن چهار سوره را دسته‌بندی کنم. لغات را ریشه‌یابی کردم و نهایتاً به تک‌تک آیاتی پرداختم که بحث خلق را مطرح کرده‌اند. چارچوب از این قرار است که من چهار بخش برای بحث در نظر گرفته‌ام:

- ◆ بخش اول: شناخت ابعاد خلق و خلق جدید؛
  - ◆ بخش دوم: آیات مرتبط با نتایج فهم و پذیرش صفت خالقیت خدا و تعیین رابطه با خود خلایق و مخلوقات؛
  - ◆ بخش سوم: انتظار خدا از انسان در راستای خلقت؛
  - ◆ بخش چهارم: چگونگی پدید آمدن انسان خداگونه که توان خلق و خلق جدید را داشته باشد و در تمام طول زندگی بتواند از صفت خالقیت استفاده کند.
- البته دو بخش آخر به‌صورت تلفیقی ارائه می‌شود.

بخش اول، شناخت ابعاد خلق و خلق جدید است. از دقت در واژه خلق می‌توان دو ویژگی را از خود این واژه پیدا کرد:

۱. اندازه‌گیری میزان و مقداری که اساساً خیلی از تفاسیر خلق را به معنای اندازه گرفتن و نه حتی ایجاد و تبدیل گرفته‌اند. ولی جمع‌بندی این آیه این است که در کنار ایجاد و تبدیل و اندازه‌گیری، هدفمندی هم مطرح است. آیات خیلی زیادی در باب این موضوع هست؛ اما در مورد هدفمندی، آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون است: «الْحَسْبُ لَنَا مَا خَلَقْنَاكَرِعْبًا»؛<sup>۱</sup> برای اندازه‌گیری، آیه ۲ سوره فرقان است: «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرًا تَقْدِيرًا»<sup>۲</sup>، آیه ۳ سوره طلاق «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»<sup>۳</sup> و آیه ۸ سوره رعد: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ بِمَقْدَارٍ»<sup>۴</sup> نیز هستند. این آیات در ادامه به فهم بحث کمک می‌کنند.
۲. اندازه‌گیری زمانی که به خاطر ضیق وقت از اشاره به آیاتش صرف نظر می‌کنم و در اینجا صرفاً گزارشی از کار انجام شده بیان می‌کنم.  
همان طور که مطرح شد بحث هدفمندی آیات متعددی دارد؛ من هشت آیه را به دلیل اهمیتش جدا کردم؛ از جمله آیه ۲۷ سوره صاد: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»<sup>۵</sup>. در آیه دیگری تعبیر عبث و آیه دیگری تعبیر بازیچه دارد.  
با آن دو ویژگی بیان شده از واژه «خلق» به ضمیمه‌ی توضیح داده‌شده به این نتیجه می‌رسیم که خلق لامحاله خلق جدید را هم با خود به همراه دارد. اینجا سؤال این است که آیا خدا برای خلق جدید و خلق مدام اراده‌ای هم دارد؟ آیات متعددی در این باره هست. آیه ۲۹ سوره رحمان می‌گوید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۶</sup> یعنی کاری که امروز می‌کند، کاری نیست که دیروز می‌کرد و کاری هم که فردا می‌کند، قطعاً با کار امروزش متفاوت است. آیه ۱ سوره فاطر می‌گوید: «يَزِيدُ الْخَلْقَ مَا يَشَاءُ»<sup>۷</sup>. در آیه ۱۷ سوره مؤمنون می‌گوید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»<sup>۸</sup>. قسمت اول آیه خیلی زیباترست، می‌گوید ما در آسمان برو و بیایی برای خلق راه انداخته‌ایم و خلق اصلاً تعطیل‌بردار نیست.

۱. آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟
۲. و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.
۳. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.
۴. و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد.
۵. و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم.
۶. هر زمان او در کاری است.
۷. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید.
۸. و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده‌ایم.

بنده در قرآن هشت مورد پیدا کردم که صریحاً از خلق جدید می‌گوید. البته در بعضی موارد، خلق جدید به معنای قیامت گرفته شده است که در نگاه اول این معنا با بحث ما زاویه دارد، ولی همان معناست. برای نمونه آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی ابراهیم است که می‌گوید «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأُ يَذْهَبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»<sup>۱</sup>. صراحت آیات این است که پشت خلق‌های جدید آمده خدا هست، ولی سؤال این است که نسبت این خلق‌های جدید با خلق اولیه چیست؟ اصلاً ارتباطی میانشان هست یا بی‌ارتباطند؟ گسستی میانشان هست یا در دل خلق اولیه به وجود آمده‌اند؟ در خلق اولیه بستری برای این خلق‌های جدید هست یا به کلی با هم بی‌ارتباطند؟ در مرحله‌ی بعد این سؤالات مطرح می‌شود که آیا انسان توان همراهی با این خلق‌های جدید را دارد؟ کشش خلق‌های جدید را دارد یا خیر؟

از جمله واژه‌های کلیدی که با آن می‌توان این موضوع را در قرآن رصد کرد، عبارت است از «جعل» به معنی قرارداد. در کتاب‌های لغت «جعل» واژه‌ای دانسته شده است که معمولاً در تالی وجود و ربط به موجود به کار برده می‌شود. در آیات هم ۳۴۶ بار این واژه و مشتقاتش به کار رفته است. البته من همه‌ی آن‌ها را نگاه نکرده‌ام، اما از همان بررسی معدودی که انجام دادم به این نتیجه رسیدم که معمولاً بعد از واژه‌ی خلق به کار می‌رود. این تقارن این معنی را در ذهن آدم تداعی می‌کند که «جعل» بستری است برای خلق جدید. آیات ۱۲-۱۳-۱۴ سوره‌ی مؤمنون خیلی صریح و شفاف همین را می‌گوید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۴)»<sup>۲</sup>. قرار دادن انسان بعد از خلق در مکانی استوار، امکان رشد و طوربه‌طور شدن را برایش فراهم می‌کند.

۱. آیا در نیافت‌های که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده اگر بخواید شما را میرسد و خلق تازه‌ای می‌آورد.

۲. و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲) سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (۱۳) آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴).

بحث دیگر بحث زوجیت است که برای نمونه در آیه ۳ سوره ی لیل مطرح شده است: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»<sup>۱</sup>. در زوجیت و زوج آفریدن، امکان خلق جدید وجود دارد. از دل این زوجیت، توسعه‌ی خلق بیرون می‌آید. بنابراین زوجیت بستری است برای خلق جدید. از دیگر مباحثی که دوستان ما در جلسات قبل و بحث «خدای طراح - مهندس» اشاره داشتند هنر حیات‌بخشی آب بود. این مطلب را در آیات مختلف می‌توان دید؛ از جمله آیه ۴۵ سوره ی نور «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»<sup>۲</sup> و آیه ۳۰ سوره ی انبیاء «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»<sup>۳</sup>. می‌گوید هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم. بر این مطلب در قرآن اصرار و تأکید عجیبی است. بعد از اشاره به هر عذاب و هر خلقی می‌فرماید که آب را از آسمان نازل کردیم تا حیاتی به طبیعت و موجودات ببخشد.

بخش دیگری که از توجه به آن‌ها می‌توان به بحث خلق جدید متفطن شد، افعال مضارع در مورد توانمند کردن انسان در قرآن است که مؤیدی هستند بر بحث خلق جدید. از جمله مؤیدات قوی این بحث آیه ۳۰ سوره ی فاطر است که می‌فرماید «هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۴</sup>. در این آیه رزق دادن خدا به بندگانش با فعل مضارع آمده است که یعنی دائماً به بندگان رزق می‌رساند. از رصد رزق در قرآن به این نتیجه می‌رسیم که این کلمه به معانی مختلفی در قرآن مطرح شده است از جمله علم، نبوت، طعام و... دایره‌ی بسیط و وسیعی دارد.

نهایتاً اینکه به نظر بنده می‌رسد اولاً خدا اراده‌ای برای خلق جدید دارد؛ ثانیاً امکان همراهی و بستر مناسبی هم فراهم است. اما دو وجه از خلق جدید به نظر مهمتر می‌آید که آن‌ها را جداگانه بررسی می‌کنم. بنده به چند دلیل «ارسال رسل» را هم خلق می‌دانم، خلق پیام، خلق ایده. دلیل اول این است که دو صفت گفته شده در خلق، در ارسال رسل هم هست که عبارت بودند از هدفمندی و زمان‌مندی و اندازه‌گیری. دست‌کم بیست آیه درباره‌ی همین موضوع دیده شده است. دلیل دیگر تنوع‌ها، تفاوت‌ها و تغییراتی است که در طبیعت بین همه‌ی موجودات اعم از انسان و غیرانسان مشهود است. همین تفاوت و تنوع و تغییر هم به نظر من خلق جدید است.

۱. و [سوگند به] آنکه تر و ماده را آفرید.

۲. و خداست که هر جنبه‌ای را [ابتدا] از آبی آفرید.

۳. و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

۴. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد.

در اینجا می‌خواهم موضوع خلق پیام و ایده را بازتر کنم. خیلی جاها قرآن اصرار دارد بر اینکه بر ما واجب است که مردم را هدایت کنیم؛ از جمله در آیه ۱۲ سوره ی لیل «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»<sup>۱</sup>. و همان‌طور که آقای صابر اشاره کردند آیه ۳ سوره ی اعلی می‌گوید: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»<sup>۲</sup>. برای اینکه فقط به کاری که خودم کرده‌ام، بسنده نشود، شما را ارجاع می‌دهم به کتاب «آفرینش و رستاخیز» که شینا ماکینو، شاگرد ایزوتسو، آن را نوشته است. نویسنده در آن کتاب، همان‌طور که اینجا مطرح شد، رسالت انبیاء را نوعی خلق تلقی کرده است و می‌گوید نمی‌شود احساس کنیم این‌ها بعد از اینکه اول بار به وجود آمدند، از خدا فاصله می‌گیرند. بعد از اینکه به وجود آمدند، به قرار و قاعده‌ای، خودبنیاد به حیاتشان ادامه نمی‌دهند. بعد از اینکه یک بار خلق شدند، خدا آن‌ها را به طرز فعالی در امتداد خلق هدایت می‌کند. چون وقت بنده رو به اتمام است بیشتر از این روی این موضوع مانور نمی‌دهم. ولی در اذهانمان بماند قرآن خودش یک پروژه است و دقیقاً مصداق خلق و خلق جدید است. چون برای هر قومی یک پیام ارسال شده است، آن هم به خاطر تفاوت اقوام با یکدیگر. فضا و شرایط و مناسبات و تضادهای متفاوت اقوام، طبیعتاً پیام‌های جدید و متفاوت را می‌طلبد (علی‌رغم مشترکات پیام‌ها). این موضوع دقت زیادی می‌طلبد.

بحث بعدی بحث تفاوت‌ها و تنوع‌هاست. آیاتی داریم که صراحتاً به این تفاوت اشاره دارد از جمله آیه ۱۲ سوره ی فاطر که می‌فرماید «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَجِرُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَکَ فِيهِ مَوَازِرَ لَبَتَعْتُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۳</sup>. با همه‌ی تفاوت‌هایی که بین دو آب می‌گوید، ولی یک سازگاری با پیکره هستی دارند. از این آیه به حضور جدی خدا در طبیعت و خلق تک‌تک عناصر پلی می‌زنند. آیاتی هست که می‌گوید از آبی که از آسمان فرستادیم گیاهان گوناگون و متفاوت و متنوعی خلق کردیم. درباره‌ی انسان هم می‌گوید ما شما را به زبان‌ها و رنگ‌های مختلف خلق کردیم.<sup>۴</sup>

۱. همانا هدایت بر ماست.

۲. و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

۳. و دو دریا یکسان نیستند: این یک، شیرین تشنگی‌زدا [و] نوشیدنش گواراست و آن یک، شور تلخ‌مزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید و کشتی را در آن، موج‌شکاف می‌بینی تا از فضل او [روزی خود را] جستجو کنید، و امید که سپاس بگزارید.

۴. آیه ۲۲ سوره ی روم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَابِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّعَالَمِينَ» (و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماسات قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است).

با بررسی این آیات به نظر می‌رسد آن گستردگی ابعاد خلقت و این‌که خدا همه چیز را به خودش نسبت می‌دهد، حتی آن چیزی را که انسان خودش مستقیم ساخته است، بی‌دلیل نیست، تعارف نیست، شوخی نیست، یک مکانیسمی دارد. با حساسیتی که خدا به پروژه‌ی خلق دارد، وقتی می‌گوید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup> جایی است که خدا دیگر به وجد آمده است. در آیه‌ی ۳ سوره‌ی تغابن است که می‌فرماید «وَصَوَّرَكُمُ أَحْسَنَ صُورًا»<sup>۲</sup>. در مجموع آیات خداوند می‌فرماید سستی و خلل در کارش نبوده است، همیشه خلق کرده است. برای اینکه بتواند خلق مدام داشته باشد، تشکیلاتی راه انداخته است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ»<sup>۳</sup>.

بخش دوم بحث من درباره‌ی تأثیر این دیدگاه در منش آدمی است. من بر این تصور هستم که این دیدگاه به انسان درکی می‌دهد از جمله‌اینکه که اساساً هستی دارد مسیر خودش را با صلابت طی می‌کند. یک جسارت توام با حریم‌گذاری، یک شعف توام با شرم و حیا به انسان می‌بخشد. چون در این نگاه تک‌تک این خلائق مقدس‌اند. به نوعی، هیچ چیز مقدس نیست و به نوعی همه چیز مقدس است چون عنایت خدا پشت همه‌ی آن‌هاست. در کنار این، با لحاظ آموزه‌ی هدفمندی، هر خلقی برای این است که پیامی به ما منتقل کند. وقتی من یک سیاه‌پوست می‌بینم، فارغ از اینکه به حقوقش تن بدهم یا ندم، خود حضور او، یک پیام برای من دارد، من باید آن پیام را دریافت کنم، با آن زندگی کنم، بدون فهم آن پیام، درک من از هستی ناقص است. وقتی نگاه ما به جهان این‌طور باشد، دیگر با هیچ خلق، پدیده، اتفاق و مخلوقی تفننی نگاه نمی‌کنیم. دیگر نمی‌شود گذرا و از سر سیری از کنار جهان گذشت. این موضوعات جای کار بسیار دارد، ولی چون پنج دقیقه بیشتر فرصت ندارم، سراغ دو موضوع بعد می‌روم.

بخش سوم صحبت من درباره‌ی انتظار خدا در راستای خلقت است. آیه‌های پاسخ‌دهنده به این سؤال بسیارند. آیه‌های دال بر خدا ترسی، ایمان داشتن به خدا، شرک نوزیدن، جدی گرفتن خدا و زندگی و خلقت. این‌ها مسائلی است که در زندگی بخشی از دین‌داران جامعه موج می‌زند. در امتداد توجه به این صفات سؤالاتی از این قبیل برای انسان مطرح می‌شود که مثلاً آدمی که می‌ترسد مگر می‌تواند خلاق هم باشد؟ خالق هم باشد؟ چنین آدمی را چه به صحبت از این مسائل؟ در این باره آیات بسیاری هم داریم؛ از جمله آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی بقره که می‌فرماید:

۱. آیه ۱۴ سوره مومنون: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

۲. و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست.

۳. آیه ۱۷ سوره مومنون: و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم.



«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»<sup>۱</sup> که به مردم می‌گوید عبد خدا باشید؛ یا آیه‌ی ۵۷ تا ۵۹ سوره‌ی مؤمنون که می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)». این‌ها انتظاراتی است که از انسان مطرح است. اما در کنار این انتظارات صریح که در آیات مطرح شده است، پارادوکسی اینجاست که این انتظار صریح مطرح می‌شود که تو باید جانشین من باشی؛ آنچه در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی بقره مطرح شده است «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup>؛ و بعد در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی هود می‌فرماید آباد کردن زمین با تو است ای انسان (وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)؛<sup>۳</sup> و می‌فرماید تغییر احوال قوم نیز با توست (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِيَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرَ أَمَامَنَا بُغْيَهُمْ).<sup>۴</sup> این هم به تمام معنا نیاز به خلاقیت دارد. چهار کاری که از ما خواسته شده که خلیفه خدا باشیم، زمین را آباد کنیم، تغییر احوال قوم داشته باشیم و در کار خیر سبقت بگیریم، لازمه‌ی همه‌ی این‌ها خلاقیت است. اگر برای انجام این‌ها تنها یک صفت نیاز باشد، همان خلاقیت است.

حال باید از پل ارتباطی میان این‌ها با بندگی کردن بپرسیم. میان بندگی کردن و ترسیدن و شرک نورزیدن و این توانمندی‌ها چه ارتباطی است؟ این توانمندی‌ها چطور از دل آن صفات بیرون می‌آید؟ چه فهمی از انسان در کار است و انسان‌شناسی پشت این‌ها چیست؟ این انسان‌شناسی چه گرهی از ذهن انسان و زندگی انسان را باز می‌کند و چنین هنری به انسان می‌دهد و چنین کاری از او طلب می‌کند؟

برای اندکی جا افتادن بحث، می‌رویم سراغ این موضوع که در همین پارادایم دینی و قرآنی چه چیزهایی برای انسان خلاقیت‌زا هستند؛ یا از چه راه‌هایی انسان می‌تواند خود را به خالقیت خدا پیوند بزند و کسب خالقیت کند؟ ما دنبال جاهایی هستیم که حضور خدا بیشتر است و بیشتر دست دراز می‌کند. در آیاتی که به ایمان و عمل صالح و جهاد و صبر می‌پردازد، چیزی که به چشم می‌خورد این است که گویی در همه‌ی این‌ها عنایت ویژه‌ای از خدا موج می‌زند.

۱. ای مردم پروردگارتان را که شما را... آفریده است پرستش کنید.
۲. در حقیقت کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند ۷۵- و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند (۵۸) و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند (۵۹).
۳. من در زمین جانشینی خواهم گماشت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.
۴. و آبادی آن را به شما واگذاشت. (ترجمه‌ی مکارم شیرازی) / در آن شما را استقرار داد (ترجمه‌ی فولادوند)
۵. سوره‌ی رعد، آیه ۱۱: در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

سوره‌ی نصر دستورالعمل برای انسان صادر می‌کند. سوره‌ی عنکبوت برطرف‌کننده‌ی ضعف‌هاست؛ توصیه به پیامبران است که با عمل صالح برای ادامه‌ی پیامبری، برای خودشان ایجاد توان کنند. آزمایش انسان در آن سوره به انجام اعمال صالح‌تر است. در آیات دیگری خیلی جدی‌تر برخورد می‌کند. می‌فرماید «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup> در «لنهدینهم سبلنا» است که خلقت با فاعلیت خدا ارتباط و پیوند مستقیم برقرار می‌کند. همین‌طور در آیه‌ی «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۲</sup> و «إِنَّمَا نُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۳</sup>. به نظر من این آیات کلیدی‌ترین آیه‌هاست برای اینکه بفهمیم چطور می‌شود با فاعلیت خدا پیوند خورد. این آیات حداقل این انتظار ما را برآورده می‌کند که نشان می‌دهد چطور می‌شود وارد وادی خلایقیت شد. باید امکان ورود به این وادی را برای خودمان فراهم کنیم. آیه‌ای است که به سنگین بودن کفه‌ی ترازوی اعمال برخی افراد اشاره می‌کند. در این آیات برای انسان خلایقیت در نظر گرفته شده است. در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی مانده و در سوره‌ی صافات به خالقیت حضرت عیسی اشاره شده است. اساساً خدا به خلق تشبیه می‌کند و می‌گوید: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>.

آنچه گفته شد گرچه خیلی سریع، گذرا، مجمل و بعضاً مبهم بود، ولی آنچه بعد از درگیری با این بحث در ذهنم خودم شکل گرفت، فکر می‌کنم خلایقیت و خالقیت که به مدد خدا در وجود انسان شکل می‌گیرد، بتواند بر تمام وجوه زندگی آدم تأثیر می‌گذارد. زندگی ما باید پر از خلاقیت باشد. این‌ها شعار نیست. انسان که با بحث درگیر شود، می‌تواند به آن برسد. خلاقیت انسان باید تا جایی پیش رود که آدمی حتی خالق نوع مرگ و چگونگی رجعت خودش باشد. خلاقیت می‌تواند منبای شیوه‌ی پایان‌بخشی به زندگی دنیا باشد و خلاقیت حتی در این موقعیت‌ها هم باید نفوذ کند. شهادت، خلاقیت در انتخاب‌گری نوع مرگ است، حتی آن جایی که انسان احساس می‌کند بیشترین انفعال را دارد.

۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه ۶۹: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

۲. سوره‌ی نساء، آیه ۹۵: جاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

۳. سوره‌ی زمر، آیه ۱۰: بی‌تردید شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت.

۴. سوره‌ی نحل، آیه ۱۷: پس آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند آیا پند نمی‌گیرد.

### مشارکت‌کننده‌ی سوم

به‌نام خدا. با سلام و سپاس از جمع، آقای صابر و دوستان عزیز می‌گویم که به ما فرصت این پژوهش و مطالعه کوتاه را دادند، من از این بابت احساس خیلی خوبی داشتم. همانطور که گفته شد قرار بود بنده متکفل قسمت فلسفه شوم. همانطور که می‌دانید دست‌کم در اصطلاحی که ما برای پژوهش انتخاب کردیم، مباحث فلسفه، کلام و عرفان با یکدیگر همپوشانی بالایی دارند. اگر دقت کنیم تمام مفاهیم حول و حوش تکامل و تغییر و دینامیسم در فلسفه هم مطرح بوده است. از فلسفه‌ی باستان و هراکلیتوس گرفته که می‌گفت در یک رودخانه نمی‌توان دو بار شنا کرد تا فلسفه‌ای که امروز معروف به فلسفه‌ی پویشی و ایتهد که از مکاتب فلسفی معاصر است، همه به این مباحث اشاره دارند و در پی این تغییر و دینامیسم و نوبه‌نوشدن هستند. بین عرفای خودمان هم این بحث با عبارت «لا تکرر فی تجلی» مطرح و مشهور است. جایگاه خود آیات قرآن که در فلسفه‌ی اسلامی و فیلسوفان مسلمان جایگاه دترمینیسم را با یک دینامیسمی به هم زده است. حتی می‌توانیم از مارکس یاد کنیم که گفت فیلسوفان تاکنون تفسیر کرده‌اند و ما از الان به بعد باید جهان را تغییر دهیم. اگر داستان نوگرایی و نوخواهی را که به نوعی در وجود انسان است، کنار بگذاریم، سراغ فلسفه‌ی اسلامی می‌رویم که در آن به‌خصوص نظریه‌ی ملاصدرا را داریم که نظریه‌ی حرکت جوهری را به‌عنوان نظریه‌ای بنیادی و جوهری مطرح می‌کند که طبق آن حرکت در گوهر، ذات و جوهر موجودات است و نه در اعراض. نکته‌ی مهم در این نظریه، امتداد شخصیت، اتصال و جریان است؛ مثلاً می‌گوید این سیب همان دانه است، انسان همان جنین است که روزی در رحم مادر آویخته بود، ولی این‌ها هر کدام امتداد وجودی دارد. لازمه‌ی فهم این نظریه این است که بدانیم ملاصدرا اصالت وجودی است. قسمت‌های پیچیده‌ی نظریه‌ی او را کنار گذاشتیم و بیشتر بر بخش‌هایی از آن تمرکز کردیم که پیامی برای بحث ما دارد؛ گرچه معرفت را نمی‌شود دور زد! وقتی بحثی، معرفتی را می‌طلبید باید وارد وادی آن معرفت هم شد.

به هر حال اگر به عرفان نظری برگردیم می‌بینیم که مرحوم دهخدا ذیل واژه‌ی خلق جدید از «کشف اصطلاحات فنون» که یکی از فرهنگ اصطلاحات عرفاست می‌نویسد «خلق جدید در اصطلاح صوفیان، عبارت است از اتصال امداد وجود از نفس حق در ممکنات». فهم چنین چیزی نزد عرفان می‌طلبید که از پیش مفاهیم ممکن‌الوجود و قائم‌الوجود بالذات را بدانیم و اتصال گفته‌شده را فهم کنیم. البته چیزی که عرفان به فلسفه اضافه می‌کند این است این اتصال را الهی و از ناحیه حق می‌داند و می‌گوید امداد وجود متصل است که ادامه‌ی فیض هستی را

برای ممکن الوجودها مهیا می‌کند. در همین جاست که ما «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۱</sup> و در خدا چرت و نوم وجود ندارد و خستگی راه ندارد<sup>۲</sup> را درک می‌کنیم و به خلق جدید می‌رسیم که گاهی هم با تعبیر خلق مدام اظهار شده است. خلق جدید واقعاً مفهومی جدی است و رساله‌ی دکترایی پیرامون همین موضوع هم در حال دفاع است. در این موضوع کتابی کار شده است با عنوان «اظهار در خلق مدام»<sup>۳</sup> که توصیه می‌شود دوستان آن را ببینند. از تمام مباحث موجود فقط به چند بحث پرداخته شد از جمله هستی‌شناسی پویشی و ایتهد به روایت ایان باربور در کتاب «علم و دین». علت انتخاب این بحث این است که می‌خواهم به اقبال برسیم. علامه اقبال لاهوری بسیار از استادش و ایتهد تأثیر گرفته است. و ایتهد می‌گوید اگر در هستی‌شناسی چهار عنصر را شناسایی کنیم، یکی از آن‌ها تفوق زمان است. تفوق زمان می‌گوید جهان امری سیال است از صیوروت حوادث. و ایتهد در مقابل تصویری که از عهد ارسطو در فلسفه غلبه یافته بود به مخالفت برخاست. تصور رایج این بود که هر موجودی یک جوهر تغییرناپذیر و چند عرض متغیر دارد، یا محملی است حافظ کیفیات تغییرپذیر. و ایتهد مؤلفه‌های اصلی واقعیت را به صورت حوادث متحول درهم تنیده توصیف می‌کند، نه جوهرهای راكد مکتفی به ذات. از اصطلاحات فلسفی می‌گذریم. این نکات را از این بخش به خاطر بسپارید تا برویم سراغ بخش بعدی:

۱. تفوق زمان؛

۲. درهم‌تیدگی حوادث (این‌که جهان شبکه‌ای است از حوادث مرتبط با هم یا تأثیر و اثرهای متقابل)؛

۳. واقعیت همچون یک پویش ارگانیک است و تشبیه درست برای تعبیر جهان، ماشین نیست. اقبال هم کلمه‌ی مکانیزم را دقیقاً نقد می‌کند. فکر می‌کنم بحث اسلام وجودی یا دین وجودی در کسانی مثل شریعتی و نوگرایان برگرفته از همین فلسفه‌ی پویشی و ایتهد و اقبال هم هست. می‌گوید که تشبیه درست برای تعبیر جهان ماشین نیست، بلکه اندام زنده‌ی ارگانیک است که انگاره‌ی متحول و کاملاً متحد حوادثی مرتبط است. یعنی جهان را باید یک موجود زنده دانست، نه یک ماشین یا ساعتی که یک ساعت‌ساز آن را راه انداخته باشد (مثال معروف در قرون وسطی). هر عضو یا جزئی هم به فعالیت یگانه و یکپارچه‌ی کل

۱. سوره‌ی رحمان، آیه ۲۹: هر زمان او در کاری است.

۲. سوره‌ی بقره، ۲۵۵: لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ (نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران).

۳. نوشته‌ی نرگس قنبری، انتشارات بصیرت.

مدد می‌رساند و هم از آن تغییر می‌یابد. شاید دانش سیستم‌ها (تئوری سیستم‌ها) این را تأیید کند.

۴. وایتهد قائل به خودآفرینی حوادث است. یعنی به یک اصالت کثرت واقعی معتقد است که در آن هر حادثه‌ای برابند منحصر به فرد مجموعه تأثیراتی است که به آن رسیده است. هر حادثه‌ای کانون خودجوش و خودآفرینی است که سهم مؤثر و شخصی در کاروبار جهان دارد. یک بار که سوره‌ی شمس<sup>۱</sup> بررسی می‌شد، یکی از دوستان که اینجا هم تشریف دارند، به نکته‌ی خیلی خوبی اشاره کردند. می‌گویند، پرسوگندترین سوره‌ی قرآن همین سوره است که یازده سوگند در آن هست. دوستان گفتند گویی که خدا پدیده‌هایی آفریده است که خود آن‌ها مایه‌ی آفرینش‌های بعدی شدند. و بعد در آیات دیگر هم نشانه‌های این معنا را زیاد می‌بینیم از جمله آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی بقره «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»<sup>۲</sup> که به قول آقای صابر بیان‌کننده‌ی سیر ربط زمین و آسمان‌ها، نور، خورشید، زمین و خاک هستید، در واقع می‌خواهد بگوید در این‌ها فرایندهای رشد وجود دارد و دنباله‌ی این آیات است که خدا خودش را در پدیده معرفی می‌کند و می‌گوید «الَّذِينَ يُزْعَمُونَ أَنَّهُمْ مُزْعَمُونَ»<sup>۳</sup> و به این صورت حضورش در پدیده‌ها را متذکر می‌شود. به این ترتیب وایتهد نقش خداوند را در پویش باز می‌نمایاند (در اینجا ما با فلسفه به معنای اخص یا الهیات یا تئولوژی سروکار داریم): «نخست اینکه خداوند اس‌و‌اساس نظم است، او در وجود خویش، نظم امکانات را تجسم می‌بخشد؛ یعنی هستی را تجسمی از خداوند می‌دانم.<sup>۴</sup> دوم اینکه خداوند در عین حال اس‌و‌اساس ابتکار نیز هست.<sup>۵</sup> جدا از خداوند هیچ چیز تازه‌ای و هیچ نظم و سامانی در جهان نخواهد بود<sup>۶</sup>».

۱. پر قسم ترین سوره قرآن که در آن ۱۱ قسم آمده است.

۲. و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد.

۳. آیا شما آن را [بی‌باری ما] زراعت می‌کنید یا ماییم که زراعت می‌کنیم.

۴. برخلاف اگزستانسیالیست‌ها.

۵. در اندیشه‌ی قائلان به خدای ساعت‌ساز، خدا بیرون از هستی بود، گویی هستی را کوک کرده و کناری نشسته و دیگر ارتباطی با آن ندارد؛ اما در تلقی پویشی، خداوند هر لحظه در حال صبرورت و حرکت با هستی است و منظور از اینکه فلسفه پویشی می‌گوید خداوند اس‌و‌اساس ابتکار است یعنی خداوند مرتباً در حال نوآوری و ابتکار در متن هستی است. به قول اقبال اصلاً آفرینش و خلاقیت متقابل با ایستایی است.

۶. خداوند امکانات تازه‌ای پیش می‌آورد و چون تعدد این امکانات زیاد است، بدیل‌های فراوان وجود خواهد داشت و این اندیشه با همان آموزه‌ی «لا تکرر فی التجلی» تکمیل می‌شود.

حال اگر به اقبال برسیم؛ همین‌جا از آقای امیر رضایی هم تشکر می‌کنم که از شرح ایشان هم استفاده می‌کنم که با ایشان بحث اقبال‌شناسی داشتیم و کتاب «احیای فکری دینی در اسلام» با ایشان مرور شد. در کتاب احیای فکر دینی اقبال سراغ نظریات او در این موضوع رفتم. مقاله‌ای از این کتاب یک سخنرانی است از او که از فلسفه به قرآن و از کلام به فلسفه و علم جدید می‌رود و از همه‌ی آن‌ها استفاده می‌کند.

اقبال بر آن است که جهان یک فعل است، یک کنش است. پرسش «از کی؟» بی‌معناست. گذشته در حال تنیده است و جهان بر پایه‌ی طرحی از پیش تعیین شده نیست و خداوند دارد این را بر پایه‌ی یک عشق اشراقی پیش می‌برد و می‌گوید فقط علم کافی نیست و اندیشه در کنار اشراق برای فهم لازم است. در حکمت متعالیه و در عرفان نظری، کمال را در مرتبه‌ی لازم قائل‌اند. مولانا در این باره شعری دارد که ذیل حدیثی از پیامبر سروده است؛ پیامبر زیدبن مالک را می‌بیند و می‌گوید:

گفت پیامبر صبحی زید را

کیف اصبحت ای رفیق دیرما

گفت عبداً موقابا ز اوش گفت

کو نشان از باغ ایمان کر شکفت<sup>۲</sup>

گفت حیران بوده‌ام من روزها

شب نختتم ز آه و نوزها

جمله خفتان را دیدم یک بیک ...

تا می‌رسد به این جمله:

۱. کیف اصبحت ای صحابی باوفا

۲. به او می‌گوید عقل و فهم این دیار، از اندیشه‌ورزیات ثمری بیاور.

تا بدیم جلدی ملت کی است  
صد هزاران سال و یک ساعت کی است  
هست ازل را و ابد را اتحاد  
عقل را ره نبود بدان سوا افتاد  
این بگویم یا فرو بندم نفس  
لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس

در این شعر می‌گوید این انسان است که می‌تواند بر فراز زمان و تاریخ بایستد و بر زمان غلبه کند؛ به قول هایدگر که گفته بود انسان حیوانی است که تاریخ دارد. اقبال با بحث تقدیر و نقد زمان تسلسلی شروع می‌کند و مفهوم دوام را در واقعیت زمان پی‌جویی می‌کند و می‌گوید «اگر زمان واقعیت دارد و تنها تکرار آن‌های یکنواخت نیست که تجربه‌ی خودآگاهانه را به‌صورت فریبی درمی‌آورد، آن وقت هر لحظه در زندگی واقعیت اصالت دارد و سبب تولد چیزی می‌شود که مطلقاً جدید و غیرقابل پیش‌بینی است. قرآن می‌گوید «او هر روز در کاری است». در زمان واقعی وجود داشتن به معنی در قید زمان تسلسلی نیست، بلکه به معنی آفریدن آن از لحظه‌ای به لحظه دیگر و در این آفرینش آزادی مطلق و ابداع داشتن است. در واقع هر فعالیت خلاق، فعالیت آزاد است». و همینجاست که می‌گوید آفرینش متقابل با تکرار است. تکرار از خصوصیات عمل ماشینی است. امروزه می‌گویند اتوماسیون روح خلاقانه را محدود کرده است. کجاست آن کوزه‌گری که موقع ساخت کوزه روحش را در آن می‌ریخت تا اینکه امروز دستگاهی بسازیم که همه را بر اساس یک قالب می‌سازد. ادامه می‌دهد که «به همین جهت است که فعالیت خلاق حیات با تعبیر ماشینی‌گری<sup>۱</sup> قابل توضیح نمی‌شود». ادامه می‌دهد که «جهان یک شیء نیست، بلکه فعل است، یک کنش است که اراده و حرکت دارد و اگر چنین نبینیم دیگر آزاد و خلاق نخواهد بود». در باب هدفداری می‌گوید «اگر هدفداری به معنای صورت بستن نقشه‌ای بود برای رسیدن به هدفی که از پیش معین شده البته آن وقت زمان غیرواقعی می‌شد، جهان به‌صورت تجدید پیدایش یک طرح ابدی یا ساختمان از پیش موجود

۱. ترجمه مرحوم احمد آرام است، احتمالاً این واژه را در برابر مکانیسم گذاشته است.

در می‌آمد که حوادث فردی از پیش در جاهای خود قرار گرفته و همان گونه که بوده‌اند، منتظر آن مانده‌اند که نوبت آن‌ها برسد و جاروی تاریخ آن‌ها را بروبد. همه چیز از پیش در جایی از ابدیت معین شده است، ترتیب زمانی حوادث چیزی بیش از تقلیدی از یک قالب ابدی نیست». و بعد این نگاه را نقد می‌کند و می‌گوید «این یک ماتریالیست و مادی‌گری پوشیده و در پرده است که در آن تقدیر یا سرنوشت آمده و جای دتر مینیس را گرفته است... در این جا هیچ محلی برای آزادی انسان و حتی آزادی الهی باقی نمی‌ماند. جهانی که به صورت فرایندی به آن نگاه کند که هدفی از پیش تعیین شده را صورت تحقق ببخشد، دیگر جهانی از عوامل اخلاقی، آزاد و مسئول نخواهد بود. صحنه‌ای است که بر آن عروسک‌هایی با فشاری که از پشت به آن‌ها وارد می‌شود حرکت می‌کنند». در اینجا حتی با برگسون که هر دو (اقبال و برگسون) هم بر شریعتی بسیار مؤثر بوده‌اند، مرزبندی پیدا می‌کند.

پایه‌های اندیشه‌اش در این عبارت که نقد زمان است، بسیار آشکارتر است: «فرایندی زمانی را نمی‌توان به صورت خطی تصور کرد که از پیش رسم شده باشد؛ بلکه خطی است در حال کشیده شدن». این است بیان اقبال درباره‌ی جهان. به قول شرحی که آقای رضایی گفت، طبیعت، هستی، خدا و جهان، غنچه‌ای در حال باز شدن است. البته هر تصویری از خدا بی‌آوریم باید بگوییم «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» یا «سبحان الله». اقبال در ادامه می‌گوید «و فعلیتی است از امکان‌های گسترده، تنها بدان معنی هدفدار است که خصوصیت انتخابی دارد و با نگاهداری و تکمیل فعالانه‌ی گذشته در زمان حال نوعی تکامل پیدا می‌کند... در نظر من هیچ چیز نسبت به طرز نگرش قرآنی بیگانه‌تر از این فکر نیست که جهان صورت عملی نقشه‌ای باشد که از پیش تصور شده باشد؛ بلکه جهان بنا بر قرآن قابل افزایش است، جهانی در حال نمو است و چون در حال نمو است، کامل نیست، بسته نیست، محصولی از پیش کامل شده‌ای نیست که اعصاری پیش از دست سازنده‌اش خارج شده و اکنون همچون توده‌ی مرده‌ای از ماده در مکان افتاده باشد و زمان هیچ کاری در آن نکند و بنابراین هیچ نباشد... امید من آن است که اکنون در وضعی باشیم که بتوانیم معنی این آیه را فهم کنیم که "اوست آنکه شب و روز را در پی یکدیگر قرار داد برای کسانی که بخواهند به یاد دارند یا سپاس گذارند". بعد صحبت از دوام محض می‌کند و واژه‌ای که خودش تحت عنوان selfness یا «خودی» قرار می‌دهد و می‌گوید ما در مکان محض و زمان محض وحدت داریم، نه کثرت؛ به همان معنی که در شعر مولانا بود. در جای دیگری می‌گوید طبیعت هم رفتار خدا و جزئی از اوست: «در بیان تصویر قرآن طبیعت عادت خدا یا سنت الله است». این در بیش ماست که آن را محدود می‌بینیم. ولی به خاطر اینکه این طبیعت ارتباطی سازمانی با خودی خلاق یعنی خداوند دارد قابل افزایش



است، در نتیجه طبیعت بسته نیست و حد قطعی برای گسترشش وجود ندارد و تا بی نهایت می تواند گسترش پیدا کند. بنابراین «طبیعت را باید همچون موجودی زنده و سازواره‌ای پیوسته در حال نمو فهم کرد که نمو آن حدود خارجی نهایی ندارد». در جایی شعری از گوته می آورد که می گوید:

در تکرار بی پایان پیوسته یک چیز جریان دارد

خزاران طاق زده و بهم پیوسته ساختمان عظیم را ساکن نگاه می دارد

عشق به زمین در هر چیز جریان دارد

از بزرگترین ساره تا حقیرترین ذره سرد

هر تلاش و هر کوشش در خدا

آرامش ابدی است

آخرین نکته‌ای که از او می گویم این است که می گوید «مکان و زمان تعبیرهایی است که اندیشه از فعالیت خلاق من مطلق - خداوند - می کند. زمان و مکان امکانات خدا هستند که به صورت جزئی به شکل زمان و مکان ریاضی تحقق پیدا می کنند. در ماورای او و جز از فعالیت خلاق او زمان و مکانی نیست که او را نسبت به من های دیگر جدا و بسته نشان دهد. بنابراین من مطلق نهایی نه به معنی بی پایان مکانی نامحدود است و نه به معنی مکان مند بودند انسان». بنابراین می گوید هستی تمام شده نیست، در حال بسط و انبساط است و حتی خدا هم در عین کمال، کامل تر می شود. اقبال جهان را فعل خداوند می داند که گذشته و آینده در آن راه ندارد و آفرینش حادثه‌ی خاصی نبوده که قبل و بعد داشته باشد. به طبیعت هم نمی شود به عنوان یک واقعیت مستقل نگاه کرد که در حالت مقابله با خدا ایستاده است.

دامنه‌ی بحث از نقطه نظر فلسفی و عرفان نظری خیلی گسترده تر است. بنده خیلی مختصر عرض کردم. ان شاء الله توضیحات آتی پیام را کامل می کند. خلاصه اینکه قرآن برای فیلسوفان مسلمان هم پیامی را دامن زد که در اوجش در ملاصدرا به حرکت جوهری رسید. پیامی که می گوید با نگاه به طبیعت می فهمیم که این جهان دائماً در حال نوشدن است و به همین ترتیب

انسان هم می‌تواند این پیام را با خودش حمل کند؛ اگر قبول داشته باشیم که انسان در حد و سطح خودش می‌تواند متصف شود به صفت‌های الهی که یکی از آن‌ها خلاقیت است.

### مشارکت‌کننده‌ی چهارم

زین کمنه‌خدايي که تو را هست و دم نخت

هر روز مرا تازه‌خداي دکري هست

همان‌طور که دوستان گفتند بنا بر این است که من پژوهش‌م را درباره‌ی خلق جدید از رویکرد عرفان و ادبیات بازگو کنم. قاعده‌ای معروف نزد عرفاست که می‌گوید «لا تکرار فی التجلی». ابن عربی از قول ابوطالب مکی می‌گوید «لا تجلی الحق فی صورة واحده مرتین ولا فی صورة لاثین». بدین معنا که «هرگز در یک آینه به یک صورت، دو بار روی ننماید و در دو آینه به یک صورت پیدایی نیاید». «لا تجلی الحق سبحانه فی صورة واحده لثمن واحد مرتین» یعنی «حق تعالی برای دو بار در صورت واحدی برای یک فرد تجلی ننموده، چرا که وجود او بی‌نهایت است و احوال فرد نیز متغیر و نیز برای دو فرد هم به یک صورت واحد ظهور نمی‌یابد؛ برای هرکس به حسب استعداد و عین ثابت او تجلی می‌نماید». صدرالدین قونوی نیز در مفتاح الغیب به این قاعده اشاره دارد و می‌گوید «آنچه از جانب حق تعالی برای عارف سالک در هر لحظه جلوه‌گر می‌شود، امری بدیع و نوظهور بوده و تنوع تجلیات و انوار به نحوی است که به هیچ وجه فیض و تجلی تکراری مشاهده نمی‌شود. و اقتضای فیاض و جواد علی الاطلاق و غنی محض بودن حق تعالی نیز همین است که به مفاد آیه «کل یوم هونی شان» و «و لا تزیل کثرة العطاء الجوداً و کراماً» یعنی هر لحظه فیضی جدید و اثر و برکتی نوین در قالب تجلیات ذاتی و اعمالی و افعالی به عارف برسد».

با صد خزار جلوه برون آیدی که من

با صد خزار دیده‌تاشا کنم تورا

در کتاب «اظهار در خلق مدام» نوشته‌ی خانم نرگس قنبری از قول شبستری آمده است که بی‌ثباتی و دگرگونی لحظه‌ای هسته‌های ممکن را بدیهی می‌داند و درباره‌ی تقلب به معنای دگرگونی جوهرها و تبدیل یعنی تبدیل و دگرگونی تعینات و پدیده‌ها می‌گوید: «هر تعینی نسبت با وجود و عدم دارد (یعنی به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود، زندگی و مرگ دارد) زیرا هستی‌های

ممکنات، اعتباری است. بدین جهت تعینات به مقتضای ذات خود به سوی عدم که مرکز فطری آن‌هاست، پیوسته در حرکت‌اند و سرعت سیر و تجدد وجودی آن‌ها در هر لحظه به حدی است که اکثر اهل عالم که محبوس در قید زمان و مکان هستند، از دریافت آن غافلند (یعنی اگر مشاهده جدی‌ای نداشته باشند، ممکن است اصلاً متوجه این تغییرات نشوند) و در نظر آنان وجود متجدد مانند قطره‌ی باران و نقطه‌گردان به صورت نقطه‌ی ثابت می‌نماید. به عقیده‌ی شبستری چون هستی‌های ممکن عَرَض است و به حکم "العرض لایبقی زماناً هیچ تعینی در دو آن به یک حال باقی نمی‌ماند، بنابراین تجدد امثال تعینات در هر لحظه بدیهی است».

هر زمان نیست می‌گرد و جهان

هم در آن دم هست گرد و بی‌کمان

هست عالم و انما در سیر و حبس

نیست خالی یک نفس از خلع و لبس

بچ کس را آنگهی زین حال نیست

غیر آن که ز قید باکلی بری است

در او چیزی دو ساعت می‌نپاید

در آن لحظه که می‌میرد بزاید

فصل نهایی این کتاب به خالقیت انسان پرداخته است. از جمله به تحلیل عبارت «خلق الله تعالی آدم علی صورته» که آورده است «جهان او آفریدن این خوب‌تر ساخت/ یقین با ایزد انباز است آدم» و اشاره دارد به اینکه صفات خداوندگاری در وجود انسان هم نهاده‌ینه شده است: «صورت انسان مظهر اسم اعظم الله و صورت الوهیت است و هر چه در حسب الوهیت از اسماء حسنی است همه در وجود انسان ظهور یافته است. الله روح حقیقت باطنی اوست و دلیل اینکه انسان جامع جمیع حقایق الاهی است و به اعتبار مظهریت اسماء الاهی قابلیت پذیرش استعدادهایی را که به اراده‌ی الاهی در وجود او به ودیعه نهاده شده است، دارد. و استحقاق

خلیفه‌اللهی در کره ارض را به جهت آموختن اسماء حسنی و کسب معلمی فرشتگان کسب کرده است. از این رو توانست متخلق به اخلاق الاهی گردد. و در نتیجه افعال الاهی نظیر خلاقیت و خالقیت به او تفویض گردیده».

این جنبه از خالقیت از دو جنبه‌ی انسان عادی و انسان کامل چون پیامبران مورد بررسی قرار گرفته. درباره‌ی انسان عادی زن را مثال می‌زند که چه به لحاظ جسمانیت و فیزیکش که قابلیت باروری و تولید مثل و به وجود آوردن هم‌نوع خودش را دارد و هم از این بعد که این توانایی ایجاد مهر و محبت را در عرصه‌ی زندگی بین همسر و فرزندان را دارد، مثال می‌زند. در مورد انسان کامل هم می‌گوید: «انسان‌های برگزیده جان جهان هستند. همان‌طور که لاهیچی می‌گوید: تو مغز عالمی زن در میانی/بدان خود را که تو جان جهانی. انسان کامل کسی است که از خود خود که سبب تقید او می‌شود، رها گردد و از تعین و تشخیص خود درگذرد و به بقای بعد از فنا برسد. انسان کامل آینده‌ی تمام‌نمای صفات و اسماء الاهی است و متخلق به اخلاق الاهی است؛ زیرا افعالی از او سر می‌زند که از افراد عادی امکان‌پذیر نیست و این توانایی‌ها بر انسان‌های برگزیده معجزه نام دارد».

در عرصه‌ی شعر می‌دانید که ایران کانون شعرای بزرگی است که آثار زیادی در این زمینه‌ها دارند، ولی من به علت ضیق وقتی که داشتم بیشتر به منبع محمدتقی جعفری رجوع کردم و قسمت‌هایی از کتاب او را انتخاب کردم که به اشعاری از مولانا در ارتباط با بحث ما و همچنین به شعر کوچکی درباره‌ی خود مولانا اشاره داشت. محمدتقی جعفری می‌گوید:

«به ندرت اتفاق می‌افتد کسی در سنین بالاتر از میان‌سالی بتواند به نگاهی خاص، نوگرایی و نوینی برسد و این پدیده‌ی روانی شگفت‌انگیز خاصی است که با گام گذاشتن به مافوق زیرویم و رو بنای هستی و زمان و گسیخته شدن از جاذبیت سرسخت ماده و جلوه‌های مادی بوده که مولانا گاه‌گاهی در خودش احساس می‌کرده. او مبنای وجود آدمی را بر اصل تجدد و تحول استمراری هستی قرار داده و می‌گوید: "هر نفس نو می‌شود دنیا و ما/ بی‌خبر از نو شدن اندر بقا/ عمر همچون جوی نو نو می‌رسد/ مستمیری می‌نماید در جسد". با ملاحظه‌ی این ابیات، این تجدد و حرکت‌های نوظهور دائمی هم جنبه‌ی درون‌ذاتی دارد و هم جنبه‌ی برون‌ذاتی؛ اما این تجدد و تحول مستمر چیزی است که معمولاً انسان‌ها از آن بی‌خبر و ناآگاه هستند. از این رو توصیه می‌کند: "ای برادر عقل یک دم با خود آر/ دم‌به‌دم در تو خزانست و بهار". در اصل به فنای آفرینش و فیضی الاهی بر جهان هستی ریزش و تجدد مستمر است. "در وجود آدمی جان و روان/ می‌رسد از غیب چون آب روان/ هر زمان از غیب نو نو می‌رسد/ و ز جهان تن برون شو می‌رسد"».

محمدتقی جعفری اشاره می‌کند که کهنگی در ذات هستی نیست، بلکه در ذهن ما اتفاق می‌افتد؛ چون انسان درشت‌بین است و چیزهای ظریف، ریز و خیلی آرام را به سختی می‌تواند ببیند یا به طور جدی مشاهده نمی‌کند. ما نیز معمولاً مشاهده‌گرهای خوبی نیستیم، چند نفر ما مانند ابراهیم آفتاب و مهتاب را می‌بیند؟ ادامه می‌دهد که از این رو مولانا می‌گوید «جانفشا ای آفتاب معنوی/ مر جهان کنه را بنمای نو». پس در واقع کهنگی و ثباتی که در عالم هستی می‌بینیم به خاطر نوع نگاه ماست. مولانا می‌گوید «این زمین و آسمان‌های ثمین/ هست عکس مدرکات عالمی/ باده از ما مست شدنی ما از او/ قالب از ما هست شدنی ما از او» در جایی اشاره می‌کند حتی اگر این تغییرات را در عالم هستی نبینیم، خدا اشاره دارد به اینکه در ورای این هستی دنیای دیگری است که آنجا نو است و نوظهور «أَفَتَبَيَّنَّا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي آيَاتٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ<sup>۱</sup>». مولانا در این باره می‌گوید:

چیت نشانی آنک هست جهانی دگر

نوشدن حال با رفتن این کهنه‌هاست

روز نو و شام نوباغ نو و دام نو

حرفش اندیشه نو و نوشی و نوغناست

نوز کجایم رسد کهنه کجایم رود

گر زورای نظر عالم بی منتهاست

عالم چون آب جوست برت نهاید و یک

می رود و می رسد نو نو این از کجاست

این ابیات می‌گویند نوظهورهای در عرصه‌ی هستی از کجا می‌آیند و موجودی هم که می‌میرد کجا می‌رود؟ پس در واقع عالم بی‌منتهاپی و رای همه‌ی این‌ها هست. سپس محمدتقی جعفری

---

۱. سوره ق، آیه ۱۵: مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم [نه] بلکه آنها از خلق جدید در شبیه‌اند.

اشاره می‌کند که علت نوبینی و نوگرایی مولانا و آدم‌هایی از این دست، «گسیختگی آنی وی از طبیعت بوده که یکی از مؤثرترین عوامل او بود از مشاهدات عینی. آن همه تشبیهات و مثال‌های نو و مبتکرانه را استخراج می‌کرد. در حالی که مغز انسان در حالات طبیعی با دو بار دیدن رویدادهای طبیعی خسته می‌شود و در بارهای سوم و چهارم بیشتر به نظرشان کهنه و فرسوده می‌آید». در جایی اشاره می‌کند که برای معنای نو، فرهنگ نو، باید الفاظ نو و قالب نو هم ایجاد کنیم: «نیست مثل آن مثال است این سخن/ قاصر است از معنای نو حرف کهن».

در جای دیگری اشاره می‌کند که «انسان روحاً نوجوست. همواره در جستجوی موضوع تازه‌ای است تا حس نوگرایی خود را اشباع کند اما باید مراقب بود که در این راه به بیراهه نرود و سعی و تلاش خود را هدر ندهد؛ بشود مصداق این فرموده خداوند که «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»، کوشش‌های بی‌محاسبه‌ی شما پراکنده می‌شود و خنثی می‌شود و به هدر می‌رود؛ و هوی و هوس‌ها و جوش و خروش‌های حیوانی و تنوع‌طلبی‌های سطح پایین و بی‌حاصل، آسیاب متحرک روح انسان را اشغال خواهد کرد». امروزه پدیده‌ای که بسیار رایج است و مصداق این سخن است، مُدگرایی است که پی‌خواسته‌ی نوجویی درونی‌مان به این امور ظاهری و سطح پایین رضایت می‌دهیم و به نوگرایی‌مان عمق نمی‌بخشیم و این متأسفانه انسان را به جایی که باید نمی‌رساند. در این مسئله‌ی گذار از هوی و هوس برای رسیدن به خلاقیت حتی در کتاب‌های مربوط به خلاقیت در حوزه‌ی تجارت و بازاریابی و کتاب اوشو نگاه کردم، دیدم اشاره شده، پس اشاره به این نکته اختصاص به انسان‌های مذهبی ندارد. مولانا درباره این موضوع می‌گوید:

تازه کن ایمان فی ازگفت زبان

ای ہوار تازه کرده درنہان

تا ہوا تازه ست ایمان تازه نیست

کین ہوا بز فضل آن دروازه نیست

با تغییر و تکامل یافتن اندیشه و فکر انسان، روح انسان هم بزرگ‌تر می‌شود و هر اندازه فکر و روح انسان بزرگ‌تر شود، ایمان او فرہ‌تر می‌شود.

۱. سورہی لیل، آیہ ۴: کہ همانا تلاش شما پراکنده است.

نشست بیست و هشتم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۱) ۴۷

هر نظرم که بگذرد جلوه‌ی رویش از نظر

بار دگر کتوت‌ترش بنم از آن چه دیده‌ام

و به قول حافظ:

می‌تا گل بر آشنایم و می‌در ساغر اندازیم

فکاک را سخت بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

خیلی ممنونم.

مشارکننده‌ی اول: خیلی ممنون که وقت‌تان را به ما دادید. امیدواریم بحث مفید واقع شده باشد و از نظرات‌تان ما را بی‌بهره نگذارید.

